

تا گیس چی دوار تو بیچس و دس پام
برقم نیا و کا کل و سختن سخو نیام
منه منا مه میکنه شری که شرم کو
تاجش شر دبار توها و امه هی نیام
جرسه وم دوارته داغ توچی هنی
تاکی دس نه گنت درنیا صدام
دوتم تو ریت نی منه بینی، مه مینمت
تو هر دویم بون، مه هزار گل هنی میام
ای سوز نرقه! زرد طلویی، مه بنتم
کوگ کیو! بهار سیاکو! تونی خدام
سی دس پتی شهامت رسبایه تشه



پروش پش تا وکی وا ای جگر؟ ارهین منه، سی خت
بمونه تیم، تماوت دوشته، بوه و او تاکی؟
د برچی پش هیلت تا سخونم بی و خاکسَر
ستینم وم نموی دی تش مه وایکم شنو تاکی؟
مه ساتم، زیریاتم، واتم ای دوس، هر کجا هسی
مهلیلم زیریا، آسا دلم، چی سا تو بو تاکی؟
مه هر شوها دلم ورمیسه، بونم ورکه، بورم واش
مه دنگم تیت نیا، او بی هنا بکت هنو تاکی؟
تو دوری واشخت بی هرنگ خوت سیایشکی
منه دل سی بهار دس پتی بوفتم د دو تاکی؟
دلت واهلگ هلگش یوسف بی رشنه ها واکم
پیاش اری، مناش بکیم که دی خرموه خو تاکی؟
یکا گیری نمی کردن، سرن وردم، دلن تش زم
و پازالونه بسم، بسمه دی قویا کلوتاکی؟

ج

چی باد گرم و چی نفس برف سردته
افتو همال مل هری رنگ زردته
جامالگی بهارا کیودار نوم دیارا
امشو نموفتی! چته آسام؟ چه دردته؟
میری هرو و آینه، میکی مکس شو
تا شونه بکه گیس شفق واز گردته
ای بچم که آسمو خسه مینه دچشیات
سوزی هنی؟ چطور؟ انه شوگار چردته؟
دم قن خنه قن دنو قن هر دنی
دارم عجو د آینه که دیت و نهردته؟
دلگ دلم جگر مه نکوژلم ژا، وزی
چش چار کی همیشه سرچنگ بردته
هرچن هنی نهاخوته میری و ترف تین
یوسف مه مینمت که و مرژنگ پردته



د

مه چونم پیشتر دی شو کجا بیمه؟!
موچونم ها کجا مورنم ای آساریا واشو؟

تو دونی ها و ویر زوسر نومت؟
تو دونی شو که پیشی زورگرت وش، هیسویانه؟
تمادوری که بمونی
اما دونی که دی کاروسرا هر کس که اوما، رت
«چنی بی» یا «چنومی بی اگر، خوبی»
نهیل قل بکنن کومت

نه مالگی منه وا کسی، نه کسی منه بی مالگ
اگر آینه ی رضوتی، تختت زمینه، آسمو تاجت.



سی مه یینه بسه که بنی یادچشیام
افتو تونی و ساتو منم، هام و زیریات
تازیر پاتونم دوجهوها و زیریام
تشی نیای د خرمن پویترم ای بهار
چی بلگی که د شاخ جگابا، دخوم جگام
امرو نه سرزمینم و نه زیر آسمو
میمون چش مس تونم، ارگتی کجام؟

ب

اگر بخت منی، چش ترم، هوی دخو تاکی؟
و دس شو، د ای رب شيله، ملیلم و گروتاکی؟
دلم پلکس دخی، چشم گلالی بی، سری وم دی
گلاره ترچکم، ارنال نال نصم شو تاکی؟

وگر شوگاروت شیوسه چی مه، کلکی هسی
 که دی کسی نمی سازت
 اگر واخوت بشی، هی بهارت سوزه تا هسی
 وگر بشینی ای دوس واغریو، صدههار اری دجونت.
 می زنه پویز مه رازت

مه چونم پیشتر دی شوکجا بیمه
 نین دونم که تا بیمه، ورنگ ای دوارشر
 دسر تا پاجی بخت سخته زار خوم سیا بیمه

در سوک مهرداد اوستا

کمره سی
 اور و باروهان و یادت کمره سی؟
 او سواروهان و یادت کمره سی؟
 دالکی بی مالگه مه نم کمره سی؟
 ها وکم لاگور که نم کمره سی؟
 لای لای می کنه وات ای کیپوش!
 تو هنی هسی و فکر کوش و پویوش؟
 کی گته وت ی داغ آخریته؟
 کمره سی! بعد مه آخر شریته
 من مه بی چار و چدر چی دال پیری
 هام دلز خم چی دس بسی اسیری
 دالکه ارم غریو میریم د تیرو
 کی میالشم بیاره ولر سو؟
 دالکه شیوسه شار تاته زونکم
 به سه ساله دی کیونی آسونکم
 به سه ساله چی یتیمو نامیدم
 و سر سیمه سای ی بلگ بیدم
 هی منی هسیم اما اوها برم واش
 به مه دی نیسم خیالم منه سر جاش
 به خیال منه، نه خم، دی منی نی
 به سه ساله مرده ها کردم وری دی
 کمره سی زال اوما سمیره ن برد
 تو سلومت کرخوی دوشتی مرد
 قلاسی رمس و جری د و کرخه
 کرخوی دوشتی افتاد چرخه
 کمره سی ایه حکم آسونه؟
 کرخو بیمه کرگن بمونه؟
 مه بمونم چی اوستای بیمه؟
 ارچینه؟ هیچ زنی دی بر نیره
 ار خدا میهاس که بخت بکنه رشت
 میردادن می نیا یوسفه می کشت

□
 کرخو حیفه دمال دیر با براروا
 کرخو حیفه غریو میریا براروا
 ای براری ای غریو گور غریو میر
 ای دخم دیری! دخم دیری! دخم دیرا
 و

ورسا چی پرiski تش ز واخوم دوارتی دو
 نیا آینی دافتو واکم شوم دوارتی دو
 و بونی کلمجوری تازه، ورمیکرد و ورمی شن
 چی پیش چلتق نیا و ورافتوم دوارتی دو
 هنوم کرد و بردم به هرو اولتر صوزی
 نیا چی زوسزلو واسر لوم دوارتی دو



آینه ای از آفتاب

• یوسفعلی میرشکاک

دل ای هی وت گتم هوکو! نمیشفتی نهاتت بی
 دمین خوت بیاسیل کو ومالوم دوارتی دو

□
 د تیم رتی و ورگشتی وتیم، خو، خوبصقی جونت
 اگر رزمی بیان کی که هاروم دوارتی دو
 در آوردیم داو، و نیم دتش تا خو سختم سخت
 گریوسی و سر خاکشترم تا بکنی اوم دوارتی دو
 مه همگیرم ورا غنمته واخوم بورمت لای ی
 نمیکنی ویره سی خرموه، گن بوم دوارتی دو
 تو هی چی خو، نه دیری، نه دیوری، کی؟ مه کی دونم؟
 ورسا مه وزور، ارکنکی خوم دوارتی دو؟
 با پوزش از سر دبیر گرانمایه مجله شعر و خوانندگان ارجمند،
 اکنون که بار ترجمه شعر خود را باید بر دوش ببرم، ترجیح



می دهم به جای ترجمه لفظ به لفظ، خواننده را در فضای شعر قرار بدهم، زیرا ترجمه لفظ به لفظ هرچند امین و دقیق است، اما عهده انتقال ظرافتهای یک زبان بومی برنمی آید، زیرا زبانهای بومی تا آنجا که من خبر دارم در عادی ترین لحظات نیز کنایه اند و در ساحت اشارت و اجمال قرار دارند.



الف

تا زلف سیاه تو (همچون مار) به دست و پای من پیچید، برف بر کاکم نشست (پیر شدم و از نیش مار موهای سرم سفید شد) و استخوانهایم سوختند.

شهری مرا سرزنش می کنند که شرم کن (اما) تا چشم فتنه گر تو با من است من همینم که هستم.

داغ تو همچون اغمی دوباره به جان من افتاده است، تا کی از دست نه گفتن تو (نپذیرفتن تو) صدای من در نیاید.

می دانم تو شرم می کنی که مرا ببینی (به دیدن من بیایی) من به دیدن تو می آیم. تو در بروی من بیند. من هزار بار دیگر می آیم.

ای سبز نقره (ای نقره سبز) زرد طلایی، من بنده توام. کبک کبک خرم آباد (بهار سیاه کوه، تو خدای منی.

برای تهیدست شهامت رسوا شدن آتش است. برای من همین بس است که با بر چشمهایم بگذاری.

آفتاب تویی و سایه تو منم، زیر پای تو هستم، و تا زیر پای تو هستم دو جهان زیر پای من است.

ای بهار، آتشی در خرمن پاییز من زدی. همچون برگی که از شاخه جدا باشد از خود جدا هستم.

امروز نه روی زمینم و نه زیر آسمان، مهمان چشم مست تو هستم، اگر گفتی کجا هستم؟

ب

ای برابر با چشم تر من! اگر بخت من تویی، تا کی در خواب هستی؟ در این آشفتگی (در این فریب و نیرنگ) مرا تا کی به دست شب - به گرو - رها می کنی؟

دلم در خون فرورفت و چشم جویباری شد، سری به من بزن. ای نهال ترد و تازه من! این ناله های نیمه شب تا کی باید ادامه پیدا کند؟

بازی کردن با این جگر تا کی؟ اگر از آن من است برای تو. تا کی در بخت من بماند و تمنای ترا داشته باشد و آب شود؟

از برق چشم میشی (قهوه ای - خرمایی) تو، تا استخوانم خاکستر شد. تکیه گاه من! به من نمی گویی تا کی باید در این آتش شنا کنم؟

من سایه توام، زیر پای توام، با توام ای دوست هر کجا که هستی. آسایش دل من! تو بگو مرا تا کی همچون سایه زیر پای می گذاری و نادیده می گیری؟

من هر شب دلم برمی خیزد که مرا بر ترک بنشانند و با خود ببرند. (کنایه از مرگ به واسطه از کار افتادن قلب است) تا کی من نتوانم با تو حرف بزنم و او (دلم) ترا بدون حرف و گفت و صوت فریاد بزنم.

تو با آشنای بی فرهنگ (بیکاره - هرزه) خود قماری سیاه و بدفرجام داری، من تهیدست (بی سرمایه) بهار دل سیاه شده، تا کی در داو قمار شما بیفتم.

یوسف بدبخت (بدشانس) دلت با تکاپوی بیهوده اش کجاست؟ اگر پیدایش شد، منمش کنیم که خوابیدن در این خرم آباد تا کی؟

۹ - همراه نمی شدند، سر را پرت کردم، دل را به آتش کشیدم، به پا زنجیر بستم، دیگر بس است، تا کی قویا کلو؟ «قویا کلو» نام یک نوع بازی است که شرح آن در اینجا نمی گنجد، در اشاره به این بازی مثلی در میان مردم لر زبان شایع است که می گویند یا قویا کلو، یعنی یا قاب پایم می شکند یا کلاه را می ربایم. این مثل را کسی بر زبان می آورد که خرم کرده باشد به هر قیمتی شده کاری را انجام دهد.

ج

همچون باد گرم و همچون نفس برف سردت است آفتاب همال گردنکشی رنگ زرد توست.

ای جایگاه بهار کوچ کرده (ای ته مانده یا باقیمانده بهار) درخت کبود نامدارا امشب سر خوابیدن نداری (نمی خوابی)

آسایش من ترا چه می شود؟ چه دردی داری؟ با آینه انس می گیری و به شب تعارف می کنی تا گیسوی ترا که در سینه دمان می گردد شانه کند.

ای چمنزار که آسمان خودش را در چشمهای تو می بیند. هنوز سرسبزی؟ چطور؟ مگر نه شب ترا چریده است؟ دهان قند خنده قند دندان قند خوردنی. از آینه در عجبم که ترا دیده و نخورده است.

پوست دلم (پاره دلم) جگر مرا از سری میلی و کم اشتها می جو (ژلم را جویدن ناقص و ناتمام را گویند) برخیز، چشم و ابرو آمدن (غمزه) تو همیشه آغاز پرتاب سنگ است (جنگ برد نبرد جانانه با سنگ انداختن است)

هرچند هنوز با پراکندگی و ناتوانی جلوی خودت را می گیری! یوسف! من روزی را می بینم که حریف ترا با مژگان آرد کرده است.

د

من چه می دانم پیش از این شب کجا بوده ام
من چه می دانم دارند کجا می برندم این ستاره ها با خودشان.

تو می دانی که سینه دم فردا نام ترا به یاد خواهد داشت؟ (یقین داری که تا فردا زنده هستی و نخواهی مرد؟)
تو می دانی آنجا که روز بر شب چیره می شود من و تو زنده

خواهیم بود یا نه؟

آرزو داری که بمانی

اما می دانی که در این کاروانسرا هرکس که آمد، رفت.

چنین بود «یا چنان اگر می شد خوب بود» (کنایه از آرزوهاست) نگذار کامت را تلخ کند

□

نه خانه ای با کسی مانده است (نه کسی خانه خود را با خود به گور برده است) نه کسی بدون خانه مانده است (نه کسی بدون گور مانده است!)

اگر آینه خودی، تخت زمین است و آسمان تاجت.

وگر همچو من شب بر تو آشفته است، ویرانه ای هستی که دیگر کسی آبادت نمی کند.

اگر با خودت بنشین، همیشه بهار سبز است تا روزی که هستی.

وگر با بیگانگان بنشین ایدوست! صدها اگر در تن و جان تو باشد

پائیز ترا کورت بندی می کند

□

نه چه می دانم پیشتر از این شب کجا بوده ام.

این را می دانم که تا بوده ام، به رنگ این سیاه چادر پاره (آسمان از سر تا پا همچون بخت سوخته زار خودم سیاه بوده ام.

ه

کمره سی (کوهی مشرف بر خرم آباد)

ایر و باران را به یاد داری کمره سی؟

آن سواران را به یاد داری کمره سی

مادر بی خانمان مانده ام کمره سی

در کجاست گورکنده شده من کمره سی

یکی به دو می کند با تو این کبودپوش (آسمان)

تو هنوز در اندیشه کفش و پاپوش مانده ای.

چه کسی به تو گفته است این دیگر آخرین داغ توست.

کمره سی! بدفرجامی تو پس از من است

مانده ام بی چاره و تدبیر همچون عقابی پیر

هستم در خانه خود همچون دسته بسته ای اسیر

مادر (کمره سی!) اگر منم غریب میر شدم در تهران

چه کسی می آید نقش مرا به لرستان بیاورد؟

مادر (کمره سی) بزم شادی و سرور عموزاده هایم به هم خورده است

سه سال است که دیگر آسمان من کبود نیست

سه سال است که همچون یتیمان ناامیدم

بر سر سیمره (رودی است) سایه برگ بیدم

به نظر می آید هستم اما آب دارد مرا باخود می برد

این دیگر من نیستم، خیال من سر جایش مانده است

این خیال من است نه خودم، دیگر سنی نیست

این سه سال است مرده در این روستا می گردم

کمره سی! زال آمد و سیمره را برد (مثلی است در کنایه از غلبه

کوچک بر بزرگ (زال جویباری است و سیمره رودی) من این

مثل را در غلبه مرگ کوچک بر اوستای بزرگ به کار گرفته ام)

تو سلامت باشی! پسر خوبی داشتی- مرد

قلعه سیاه ویران شد و در کرخه افتاد و مسیر آن را دگرگون کرد.

(مصرعی است از چمرهای مشهور که شأن مثل پیدا کرده است و

در حوادث بزرگ و دگرگون کننده به کار می رود)

پسر خوبی داشتی در چرخه مرگ افتاد

کمره سی آیا این حکم آسمان است؟

که پسر خوب بمیرد و پسر بد ماند؟

من بمانم و همچون اوستایی بمیرد؟

اگر چنین است، هیچ زنی بارور نشود

اگر خدا می خواست که بخت تو بلند شود (مصرعی است از

چمرهای مشهور ایل ساکی در سوک رحیم خان)

مهرداد را می گذاشت و یوسف را می کشت

جوآنمرد دریغ است که از سرزمین خود دور باشد برادران!

جوآنمرد دریغ است که غریب میر شود برادران!

ای برادر! ای غریب گور غریب میر

ای از من دور ای از من دور ای از من دور

و

چون اخگری از آتش برخاست و دوباره به خواب من هجوم آورد

دوباره آینه ای از آفتاب در آغوش (در پهلوی) شب من نهاد.

به بهانه جستجوی تازه، (مرا) برمی کند و پرت می کند.

مرا همچون شالی (پوشال برنج) دوباره در برابر گرمای آفتاب

گسترده.

صدا کرد مرا و برد یک محله (کوچه) آنسو تر از سپیده دم

دوباره همچون صبح نخست لب بر لبم نهاد.

ای دل! مدام به تو گفتم رها کن! گوش نمی کردی، اجلت آمده

بود اکنون بیا و شنا کردن مرا در خودت (در دل - خون دل) تماشا

کن

□

از نزد من رفتی و به نزد من برگشتی! بسپهر خوب، جان فدای

جان

اگر ناگهان بهانه ای پیدا نکنی که دوباره می خواهم بروم.

لز آیم در آوردی و در آتشم نهادی تا استخوانهایم خوب سوخت

بر سر خاکستم گریستی تا دوباره آیم کنی.

من چنین می گیرم که ترا رنده ام تا با خودم به جایی دیگر ببرم.

دوباره بهانه خرم آباد را نمی گیری؟! ناسزا بگویم؟

تو همیشه مثل خواب، نه دوردستی، نه آشکاری (نه دوری نه

نزدیک)

که هستی؟ من از کجا بدانم؟ به زور برخاسته ام اگر دوباره مرا

خواب نکنی.



سفر شماره ۲۱

(۱)

بومونی دسه دسبندونه بی نین
بومونی گردنه مرجونه بی نین
تلمباره نوغونه خال بنا بو
بومونی دختر کیلونه بی نین
برگردان:



دستبندهای دست بمانه را ببینید
مرجانهای گردنبد بمانه را ببینید
کار پرورش کرم ابریشم را تمام کرده است
بمانه دختر گیلان را ببینید.

خدایا چشمانم را کور کن
تا ستاره و مهتاب را نبینم

(۲)

رفیقون مه چره دس ویتن امروز
گله بنان بشون خس ویتن امروز
می امره پاییا بومان لب جو
نخوردن آب و پا پس ویتن امروز
برگردان:

دوستان چرا امروز از من دست کشیده اند
گل را گذاشته اند و خس را برداشته اند
پا به پای من آمده اند تا کنار جوی
آب نخورده پا پس کشیده اند.

(۳)

آمه استلخه جی مرغون پرتین
رقیبون می گله ریخونه هیتن
جمابین اوئی سکان ای محله
شالون بومان آمه گرگونه بیتن
برگردان:

پزندگان از آ بگیر ما پرواز کرده اند
حریفان گل ریخانم را گرفته اند
سکان محله! جمع شوید
شغالها مرغهای ما را گرفته اند.



(۴)

بنالین بولبولون غم نزدیک بو
آلاتی تی بشو راه تاریکا بو
مگه نی نین قمه جی ای درخته
زمین فوده خوولگه باریکا بو؟
برگردان:

بنالید بلبلان که غم به ما نزدیک شده است
ماه رفته و راه تاریک شده است
مگر نمی بینید این درخت را که از اندوه
برگهای خود را ریخته تکیده و باریک شده است؟



(۲)

شبی نیبه که مو ته خواب نی نم
رقیبه مو تی جی شاداب نی نم
الهی کور بکون می چشمه، تامو
ستاره نی نم و مهتاب نی نم
برگردان:

شبی نیست که خوابت را بنیم
و رقیبم از تو شاد نباشد



ame estalxe jay morqon parayt-en
 raqibon mi gole reyhun-e hayt-en
 jama bin oy sekan-e i mahalle
 salon buman ame cara ko:ne beyt-en

benalin bolbol-on qam nazdik-a bu
 ala titi boso rah tark-a bu
 mage neynin qame ji i deraxt-e
 zamin fode xovalge barik-a bu?

amu majnun-e i sara-ym zakan
 be-esq-o aseql-rosva-ym zakan



raqibon-e begin xujlr bedunan
 amu darya beza canda-ym zakan

zamestone sabon cand-l deraz-e
 hama gona-n mi yar jon dar nama z-e
 age sad budan rah i raqib-un
 ame darvaze-ye ommid vaz-e

• توضیح: این ترانه‌ها از کتاب «ترانه‌های گیلکی» برگرفته شده است.



(۶)

آمو مجنونَه ای سازاُم زاکان
 بمشق و عاشقی رسوایم زاکان
 رقیبونه بگین خوچیر بدوئن
 آمو دریا بزا کندایم زاکان
 برگردان:

ما مجنون این صحراایم
 و به عشق و عاشقی رسوا!
 به حرفان خیر دهید
 ما تخته پاره‌های رانده به ساحلیم.

(۷)

زمستونه شَبون چندی درازه
 همه گوئن می یار جون در نمازه
 اگه سد بودن او راه ای رقیبون
 آمه دروازه امید وازه
 برگردان:

شبهای زمستان چه دراز است
 همه می گویند یارم در نماز است.
 اگر دشمنان راه مرا ببینند
 دروازه امیدم باز است ...

bomuni dasa dasbandona beyn-in
 bomuni gardane marjona beyn-in
 tolambar-e noqo:ne xal bana bu
 bomuni doxtar-e gilona beyn-in

Sab-l niye ce mo te xab-e neynam
 raqibe mo ti ji sadab neynan
 elahi kur bokon mi cesme, ta mo
 setare neynam-o mahtab ney nam

rafiqun ma cere das vitan emruz
 gol-e benan beson xas vitan emruz
 mi amra pa be pa buman lab-e ju
 naxorden ab-o pa pas vitan emruz

دامان الوند

شو سیای م صبح سفید میشه بشه؟
چراغ راه م ماه امید میشه بشه؟
بکام مرغ دلم زندگی نشد که نشد
به دام مرگ آوخ که چپید میشه بشه؟
آجور که میشه پدیدار مهتو شو غم
د، افتو، صب شادی پدید میشه بشه؟
آگیسای تو پریشان تر ئی طری هرکی
بساط چیدم ورجید و چید میشه بشه؟



می چکه درد آ چشمای م جای اشگ، به دل
فروغ عشق تو، نور نوید میشه بشه؟
به روزگارم می فته که هچنینم خواست
آروزگار یه روز ناامید میشه بشه؟
بخانه دل م - هی همیشه بوده، عزا
یئی روزیم به ئی غمخانه عید میشه بشه؟
میشه درآ، آ زیر برفا دامان الوند
پر آ صفا زیر سایای بید میشه بشه؟
به داغ یار دمد لاله «یاور» از خاکت
ب لاله زار مزار شهید میشه بشه؟

● پیمان

جور این قدر ای جان بتو قربان پدبه ری شی

اشکستی آ جور عهدم ای جان پدبه ری شی
هی جور و ستم میکنی و میکنی آخه
امیدم آ بیخ و آ بنیان پدبه ری شی
آ، نوش لبته، آی که نشم زنده جاوید
ای لعل تو نم چشمه حیوان پدبه ری شی
م که دل م یی سره در راه تو هشتم
ئی خانه آ دس تونه ویران پدبه ری شی
ای ماه م آشفته ترا - روزم غم
ئی طر بکنی گیس پریشان پدبه ری شی
جان بر سر فرمان توئم - حکم تو حکمه
سر آخه به پیچم، آ، ئی فرمان پدبه ری شی
ای کفتر صحرای غریبی - غم الوند
کردت ئی جوری سر بگریبان پدبه ری شی
گیرم که نداری سر غمخواری «یاور»
ای یار ما خولی خواری یاران پدبه ری شی

● گل غم

م که هر شو وایادت یا به سر غم بی یلم
امشوه سر به سر سینه ماتم بی یلم
ئی یله چوکه اشگ م که آ چشمه چشم
یئی عالم جلوه ته ای فتنه عالم بی یلم
روزگارم - بگم شی - آخه واشت به میان
چه جوری شرح ئی افسانه درهم بی یلم
آشگم و چولیده آ، چشم افق دم دم صبح
تا به غمچای گل غم شادی شبنم بی یلم
لاله م و روشنای چشمای چمن عشق و امید
به جیگر داغ تونه واد دل خرم بی یلم
بچه کوه غم ای باوا «الوند» بی یلم
تاور «تخت نادر» «گواره مریم» بی یلم
وا یاد آبشور «سیلوار» هی آ سر هوس
حوض کوثر بی یلم - چشمه زمزم بی یلم
غم نی یشتی که به بالین غریبی سرم
تای «یاور» م دور آ یارد یی دم بی یلم

● سر بگریبان

ای گل م که تونه دس خزان کرد ئی طری
باغبان هیچ گلی تای تو - نه پرورد ئی طری
منه آ جور آ خودت راندی که میگن به عالم
هیچ مشوق نکرد - عاشقش طرد ئی طری

بی م وا سردی پاییز غم انگیز چه ته
روزگار من و تو بود کوجا سرد ئی طری
برف نشته بکوی دور امیدم - دریغ
دیه و خ نیزه آ یی را گذری گرد ئی طری
ای تصدق بتونو دشت کفن پوش تو م
آتیشی لاله الوند آشی شد زرد ئی طری
آی صفا داره حالا تربت باوا - همدان
که دیه چشم فلک نی ده بحق مرد ئی طری
غمچه ای نی ده بهارت به غریبی ئی طری
ورچین آ بته چشمای م گل درد ئی طری



«یاور» آ یار و دیار آخه که برگشت، تونم
کفتر سر به گریبان م برگرد ئی طری

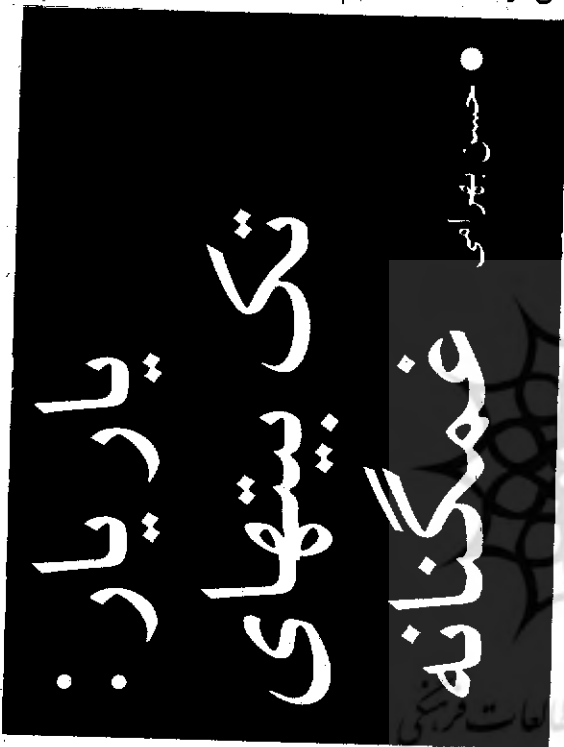
● پانوشتها:

۱. آن وقت ۹. با تو
۲. این طوری ۱۰. چکیده
۳. هم چنین مرا ۱۱ و ۱۲. دو نقطه در دامنه الوند
۴. سایه های ۱۳. نقطه ای در دره مراد بیک
۵. پس برای چه ۱۴. ترا
۶. بکبره ۱۵. برنی خیزد
۷. می خواهی ۱۶. از چه رو
۸. بگذارم ۱۷. باباطاهر عریان

مالل وری خدا بهلین مکین بار
یارک خو زهتمة مکین خور دار

mal-al va ray xoda behl-in macen-in bar
yar ce xo rahta-ma macen-in xavar-dar

به خاطر رضای خدا ایل را کوچ ندهید
و یار نازنینم را که خوابیده است بیدار نکنید!
در یک بعد از ظهر بهاری، آفتاب ملایم اردیبهشت می تابد،
برفها آرام آرام آب می شوند. عطر سبز چویل (گیاهی معطر) در
کوه منتشر می شود. کبک نر بر صخره های دوردست مستانه
می خواند و خواب به چشم مرد شکارچی نمی آید.



سَم سَم بوی چویل رنگ رنگ بر فو
فاکه گوگ نره چشم نی بره خو

bu-ye cavil reng-a reng-e bafu
vake-ye kog-e nar-e casm-om ni-bar-e xo

بوی ملایم چویل می آید و برفها کم کم آب می شوند
کبک نر می خواند و خواب به چشم نمی آید.
انسجام و ارتباط لفظی و معنوی واژگان در تک بیت مذکور
از هر حیث جالب توجه است. شاعر در عاشقانه ای چنین
می گوید:

میرینم کر بلا پرسشی ندارم
سر سینی دلبرم واگنیز مزارم

mabar-in-am carbaala porses-i nadar-om
sar-e sina-y delbarom vacen-in mazar-om

قوم «لر» در استانهای لرستان، چهارمحال و بختیاری،
کهگیلویه و بویراحمد و نیز به صورت پراکنده و کمتر در
خوزستان، فارس، بوشهر، اصفهان، همدان، ایلام و مرکزی
ساکنند. دره ها و جنگلهای سبز بلوط، کوهستانهای برافراشته و
دشتهای یکپارچه گل، روح شعر را در رگهای این قبایل جاری
کرده است. در این نوشته، به خاطر پرهیز از خطاهای احتمالی
گوشی، تنها به شرح و بررسی شعر در استان کهگیلویه و
بویراحمد می پردازیم. شعرها، قصه ها و ضرب المثلهای زیادی از
دیرباز تاکنون سینه به سینه و زبان به زبان نقل شده و به یادگار
مانده که همگی بازتاب احساسات پاک روستایی و عاشقانه مردم
«لر» است. شعر در این ناحیه، با در نظر گرفتن اصول ادبی و
صناعی در سه قالب شکل گرفته است: ۱. یار یار ۲. بیت
۳. شرو (سرود) در این نوشته، تنها به شرح و بررسی و ارائه
نمونه هایی از یار یار بسته شده است.

یار یار به تک بیتهای غمگنانه ای اطلاق می شود که با
مضامین گوناگون در وزن «فاعلات فاعلان فاعلات فاعلان»
سروده شده و بار عاطفی زیادی دارد. یار یارهای عاشقانه
بیشترین و زیباترین سرودها را در برمی گیرد.

شو و زنجیل غم روز بینوایی
حسرت خال لب بهسمه گدایی
که دنا به شکم خاکش بویم
مشک و عنبرش کیم می زلف عزیزم

sav va zanjil-e qam-om ruz-a bi nava-yl
haarat-e xal-e lab-et behse-ma gada-yl
koh dena-na beecan-om xace-sa beviz-om
mosk-o anbar-sa cenom si zolf-e aziz-om

شب در زنجیر غم و روز در بینوایی
حسرت خال لب مرا به گدایی کشانده است
کوه دنا را خرد می سازم و خاکش را الک می کنم
و از آن برای گیسوان یارم مشک و عنبر می سازم.
«دنا» کوهی است مشهور که همچون عروس سپیدپوش و
آرامته در نزدیکی یاسوج جلوه گری می کند. هیچ کس نام شاعر
این ترانه های نغز پرمغز را نمی داند. مردم این استان کسا بیش
عقیده دارند که سرایندگان یاریار بزرگان ایل و نزدیکانشان
بوده اند؛ حال آنکه حسن و حال شعر در خون بیشتر روستاییان لر
هست و بعد از کوچ ایلها از قشلاق به بیلاق، هیچ آوازی چون
یاریار نمی تواند غربت سنگین مرد گرمسیری را فریاد کند.

مالل بار ایکنن دلم رهت باشو
تیکم جاز ایژنن سرورد جاشو

malai bar icen-en del-om rahte-e ba-su
tlyal-om jar lzan-en sar-e vord- o ja- su

ایلها در حال کوچند و دل در پی آنها رفته است
چشمهایم بر یادگاریشان زاری می کند.

بومی سر یار بار

حاجتی ندارم، مرا به کریلا نبرید

مزارم را بر سینه دلبرم قرار دهید

حماسه، بخش دیگری از ادبیات منظوم کر را تشکیل می دهد. از آنجا که قبایل کر مدتهای بسیار آماج تاخت و تاز دشمنان بوده اند و مرگ مردان ایل همواره چون زخمی عمیق بر گرده بازماندگان فرود می آمد، زمینه آفرینش سوگسروده های زیبا و سوزناک زیادی را فراهم آورده است.

شاهینم کوگی گر مابین د برمال

نه صبی شاهین آیانه کوگ ایزنه بال

sahin-om kog-i gero ma-beyn-e de bor mal

na siya-y sahin iya na kog izan-e bal

شاهینم در میان دو ایل سرگرم شکار کبکها بود

دیگر نه صدای شاهین به گوئی می رسد، نه بال زدن کبکی! مردم استان بر این باورند که این یاریار سروده یکی از بزرگان ایل است. در سوگ جوان و برومندش که حجله دامادی او را در فاصله میان دو ایل برافراشته بود. وی چند روز بعد در یکی از جنگهای محلی شجاعانه کشته شد.

مارگون یادت وخیرنچی ملک زیرت

چرخ گردون فلک بهسمه و دیرت

margun yad-et va xeyr naci molc-e zir-et,

carx-e gardun falak behsma va dir-et

«مارگون» یادت به خیر! خاصه زمینهای پایین دستت

گردش چرخ فلک مرا از تو دور کرده است.

دیلگون یادت و خیرنچی ملک زیرت

چرخ گردون فلک بهسمه و دیرت

dilgun yad-et va xeyr naci molc-e zir-et

carx-e gardun falak behsma va dir-et

تیت گه یادت وخیرنچی ملک زیرت

چرخ گردون فلک بهسمه و دیرت

tit-e koh yad-et va xeyr naci molc-e zir-et

carx-e gardun-e falak behsma va dir-et

شاعران بومی سرای کر که بعضی از آنها از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند، در اشعار خود تلمیحات زیادی به کار بسته اند.

بروم و مال گل بزدم به سیلی

عیب مجنون مکنین مرد داغ لیلی

bera-om va mal-e gol bezan-om ya seyli

ayb-e majnun macenin mord-a daq-e leyli

می خواهم به ایل یارم بروم و نیم نگاهی ببندازم

مجنون را ملامت مکنید اگر از داغ لیلی مرد.

ادبیات ایران، سراسر مشحون از بوی تلخ جدایی است.

شاعران، قرنهای از این درد سهمگین نالیده اند و خواهند نالید.

سفریه شود شو کشیده و سالی

نازنین یاره بگه نگی خیالی

safar-e ya so de so kasid-a va sal-i

nazanin yar-a bego negi xiyali

سفر یکی دو شبه ام به سالی انجامیده است

به یار نازنینم بگو مبادا خیالی به سرش بزندا

بزرگان قبایل با توسل جستن به وصلت و زناشویی با زنان قبایل دیگر در اندیشه نیرومند ساختن نیروی نظامی خود بودند.

مثلاً بزرگ یک ایل می کوشید با انتخاب دختری از ایل بزرگ

دیگری برای پسرش، به نیت خود که همانا قدرتمند ساختن

قبیله اش بود، دست یازد.

پازن تنگ تکو بز دیل و اسپر

زربیدل مارگون بی یک ایغرن بر

استان کهگیلویه و بویراحمد به خاطر موقعیت مناسب جغرافیایی، از درختان بلوط، بادام، چنار، سدر، گنار، زیتون، مورد، کی که، بسی سر، بنگرو، بن، اوزن، رملک، گزبیه، تیت (توت) و ثلب (سرو) پوشیده شده است.

هر از گاهی چوپانی با حنجره ای زلال زیر سایه درختی یاریار می خواند. دختران نجیب با جامه های مخصوص، مشک بر پشت و کوزه بر سر، از جاده های آبادی به سمت چشمه ها و قناتها سرازیر می شوند. غروبگاهان که گله ها از کوه برمی گردند، آهنگ آندوهیار «درا» های آویخته بر گردن بزها و گوسفندان، با صدای قورباغه های رودخانه درهم می آمیزند و دل جوان یازگشته از شهر را به درد می آورد و آنگاه است که از آرامش مصنوعی شهر بیزار می شود و زیباترین لحظه ها را کنار چشمه ای زلال می یابد.

ورد خوب دلگشا سر تنگ قلاته

اوی چشمی تیت که مرحب نباته

vord-e xub-e delgosa sar tang qalat-e

ov-e casma-y tit ko mar habb-e nabat-e

«سر تنگ قلات» تنگه ای است سخت دلگشا

آب چشمه «تیت گه» چون حبه نبات شیرین است.

وزن و قالب یاریار در سراسر استان یکی است. تنها مردم هر

روستا یا طایفه ای اسامی خاص این یاریارها را حذف کرده و به

جای آن نامهای آشنا و مورد پسند خود را جایگزین می کنند.

**hufa huf-e dal iya sa: ra per-a morder
sahin-om men-e qafas-e cala izane qar**

صدای بال کرکس می آید، صحرا لبریز از مردار است
شاهین من در قفس گرفتار است و کلاغی قارقار می کند.
در پایان، چند «یار یار» را حسن ختام این مقاله می سازم.
سر مازی چاسه خوار کره خهسه دیدم
آروچی گل بیدمی پلمی بریدم

**sar-e maza-y , casa xar, kor-a xa:sa didom
ar va jay gol bide-mi pale-ma bridom**

پسرک عاشق را بر بلندای چاسه خوار، خسته و کوفته یافتم
اگر به جای ممشوقش بودم گیسوانم را از درد او می بریدم.

ور کشید آور تری دلم خروشه
موا ترسم برفی بیار هیل بیوشه

**var casid aor-e ter-i delemeruse
mo ltes-om barf-i biya ra: yal-a bopuse**

ابری سیاه در آسمان نمایان شد، دلم در تشویش است
می ترسم برفی بیاید و راهها را بپوشاند.

گه خهمی ره وم بده من مازت بشینم
سیل آرو بزئم یارم بوینم

**koh , xohmi, ra vam bede men maza-t besin-om
sayl-a ,aru, bezan- om yar-ma bevin-om**

ای کوه «خهمی»! به من راه بده تا بر فراز تو بنشینم
به «آرو» نگاه کنم، تا مگر یارم را ببینم.

دهستو دهستم بده تا دهست کنم بو
دهس تو برگ گل تسکین دلم بو

**da:s-eta va da: s-om bede ta da:s-et ken-om bu
da:s-e to barg-e gol-e tascin-e del-om bu**

دستت را در دستم بگذار تا ببویش
دست تو برگ گلی است که دلم را آرام می کند.

سر کل سیل ایزنم گلی گل و دونه
تشتکش تشت طلا ریکشش گتونه

**sar-e cal sayl izan-om gala-y gol va dune
tastac-es tast-e tela ricac-es catune**

از فراز کوه به چادرهای ایبل یارم نگاه می کنم و گلّه او را در
حال دوشیدن می بینم
تشتهای شیر از طلاست و روکشهای آن از کتان.

**pazane tang-e tako bez-e dil-o espar
zer-e bid-al-e margun bay yac ixar-en bar**

بز نر کوهی از تنگه تکو با بز دیل و اسپر
زیر بیدهای مارگون باهم جفت گیری می کنند.
در شعر لری نام گیاهان بومی بسیاری که در شمار گیاهان
معطره دارویی و خوراکی هستند با مهارت خاصی به کار رفته
است.

چویل سایی گمر باد ایو شنیدش
دل گر کاردی تره دهدر آنجیدش



«cavi» . e saye-y camar bad lyo....

del-e kor «karde»-y tar-a do: dar....

باد، «چویل» را در کمرکش کوه به رقص درمی آورد
دل پسر چون «کارده» تازه ای است که دختر آن را [با عشق
خود] ریزریز کرده است.

تک بیتهای سیاسی، بخش دیگری از یار یار را شامل می شود
که حکایت از زخمهای عمیق ناشی از خفقان مستشاهی آن
سالهاست.

هوف هوف دال ایا صحرا پره مردار
شاهینم من قفسه کلا ایزنه قار

behar- e Kalle sure xo nasi- ma
 agar bi xerd- o xara xo bahi- ma
 te vesse angest- e keliu bahi- ma
 te vesse bahi- ma sar kuh- e ezzar
 te vesse bahi- ma xesk haylta dar
 ati aqel ati majnun- o ne: xar
 ati payiz- e ati noc ba: z- e behar

● جهانگیر نصری اشرفی

متولد ۱۳۳۶، بهشهر
 آثار منتشر شده: مجموعه ترانه های شواره بهار مونا،
 افتاب ته، اساره سو
 آثار در دست انتشار: ۱. واژه نامه بزرگ تبری (به همراه
 هیئت مؤلفان)

۲. اقوام در دامنه های شمالی البرز

۲. مجموعه ترانه های شوار

۳. ادبیات کهن تبری

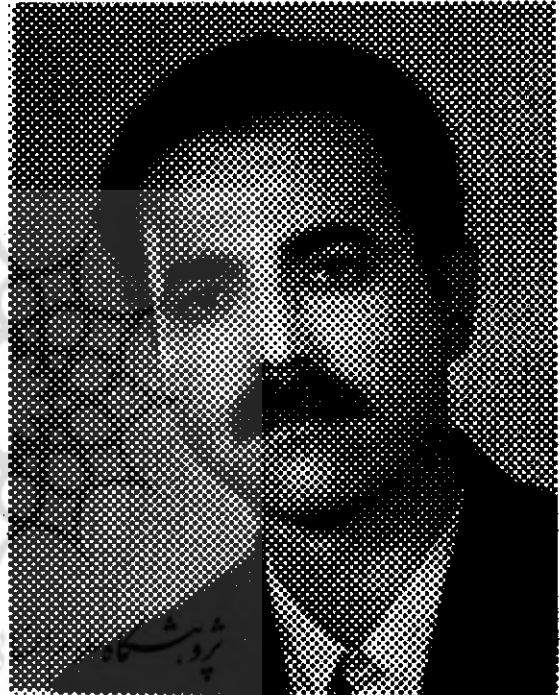
۴. اساس موسیقی سازی و آوازی مازندران

● زغال گذاخته

اگر چون ابر باریدم و دریایی شدم
 اگر شبهای کوتاه بهار را نخفتم
 اگر بی خورد و خوراک خوابیدم
 برای تو بود که اینچنین گذاخته شدم
 درخت رهای کوهها شدم
 هم برای تو بود که به درختی خشکیده بدل شدم
 گاه خردمند، گاه ناخوش و مجنون
 گاه خزان و گاه بهار نودمیده شدم.

□ اساره سو

بهار ماه جنگل بی قراره
 ونوشه سوز و لگ په دیاره
 ککی نرم ششار سر سواره
 تیکا افرای سرزنده نقاره
 بهار سات شو اساره سو
 ماتتی زرشنده ویشرو
 نرم نرم وانه اوجا خرنه تو
 عاشق خسه چش خونشونه خو
 بلند کوه سر آفتاب ته زنده
 بهار وا صداره سازه زنده
 سوز سر شاخ سواچی نوچه زنده
 ترنه گلام روره شوره زنده



۵. آوازهای آسیایی (مجموعه شعر)

□ انگشت کلو

بولار ستمه اگر دربو بهیسه
 بهار کله شوره خونشیمه
 اگر بی خرد و خارا خوبهیسه
 ته وسه انگشت کلو بهیسه
 ته وسه بهیسه سر کوه ازار
 ته وسه بهیسه خشک هایته دار
 اتی عاقل اتی مجنون و نخار
 اتی پیازه اتی نوج بزه بهار

essare su

behar mah- e jangal bi qarar- e
 vanuse suz- e valg- e pe diyar- e
 kaki narm- a sesare sar sevar- e
 tika efra- ye sar zand- e nerare
 behar- e sat- e so essare- e su
 mateti zar sanande vise- ye ru
 narma narma va ena oja xerna to
 aseq- e xasse ces xo nasuna xu
 belend- e kuh- e sar eftar te zanda



angest- e Kalu

bevarest- ma agar deryu bahi- ma

بومی سرایان معاصر

شماره ۲۱

eftab bi te nazenne to
bite behar na kande bu
bero bero me jana

hare hare sarar- e
rosan dare dar kar- e
cile ta derya- re
bal bal vumbe yar- e
sumba sar- e dar- e
sav dembe seda- re
naherma qerar- e

بهار ماه جنگل بی قراره

آفتاب بی حضورت سرد است
بهار بی تورنگ و بویی ندارد
بیاره ای جان من بیا!

نگاه کن صحرا را نگاه کن!
و حرکت جویبار را از رودخانه تا دریا
بلبلی می شوم و بردرختی می نشینم
و بی تابانه آواز سرمی دهم.

behar- e ra seda ra saze zanda
suz- e sar sax seva- hi noce zanda
tarna gelam- e ru ra sure zanda

● روشنای ستاره

جنگل بهاری بی تاب است
بنفشه از کنار برگهای سبز قد کشیده است
پیچک بر گرد شمشادی نورسته پیچیده است
و توکا بردرخت افرا نقاره می زند.
شب درخشان بهاری با روشنای ستاره
مهتاب بر بیشه زرمی افشاند.
اوجا تاب می خورد در بادهای نرم.
چشمان خسته عاشق به خواب نمی رود.
بر سر کوه بلند آفتاب تیغ خود را گسترده است.
باد بهاری صحرا را جازو می زند.
شاخه سبز، صبحگاهان جوانه می زند
و شبم صورت برگهای نورسته را می شوید.

□ بی ته بهاره

نماشترادشت و صحرا
سرکنده و اچش دره را
صواحي سردل گرم سر
چه بی خود کشن پر
مه آرزو مه چش سو
آفتاب بی ته، نزنده تو
بی ته بهار نکنده بو
پرو پرو مه جانا

□ هاره هاره صراره

روشن دره در کاره کیله تا دریا
بلبل و ومبه یاره شومبه سرداره
سردمبه صداره نهیرمه قراره
بهار بی تو

غروب هنگام دردشت و صحرا
باد می پیچد و چشمم به راه می ماند.
و صبحگاهان دل پر آشوب
بی خیر بال می گشاید.

ای آرزوی من، ای روشنای چشمانم!

nemaste ra dast- o sahra
sar kanda va ces dar- e ra
sevahi sar der garm- e sar
ce bi xad kasen- e par
me arazu me ces- e su



مشتی ماه تتی
ورف پیشکتی
گرچال پلی
شوئه ناختی
شوئه سر ته دس
خوشونی گس گس

masti mah teti
vrfepisketi
ker cal-epali
su-e naxeti
sone sar te das
xo suni las las

ستاره مه یار ندی؟

ماه شوئه صدا انه
شو په ی ونگ و وا انه
ستاره اشماره شو په
همیشه ویشاره شو په
خی دگته گنمه جار
ها کرده گنمه هدار
آیش ور اویا بمو
خی اونجه جا دیا بمو
ها کرده ویشه ور فرار
دزه په زی شله برار

hava per az setaru-e
su-e eftab dam bazu-e
cuk cuk-e zan
vang bazu-e
belbel-e ces mass-e xu-e
belbel behar-e vaco-e
mah-e xana mast-e su-e
heve per az setaru-e
setare me yar re nadi?

mah-e su-e seda ene
supe-ye vang-o va ene
setare esmare sope
hamise visare sope
xi daket-e gannema jar
ha kerd-e gannema hedar
ayes-e var uya bemu
xi unje ja diya bemn
ha kerd-e vise var ferar
zerre pezi sel-e berar.

برگردان:

شب است و آفتاب در آرامش
مرغ شیخوان ناله سر داده است.
چشم بلبل مست خواب است
بلبل فرزند بهار است؛
خانه ماه روشن،
و آسمان از ستاره لبریز است.
ای ستاره! تو یار مرا ندیده ای؟

شب مهتاب است، صدا می آید،
صدای «شب پا» می آید

شب پا ستاره ها را می شمارد
و خواب به چشمش نمی آید.
گراز در حمله اش به گندمزار
گندمها را لگدمال می کند و می رود.
از آن سوی مزرعه
بانگ هیهای می آید.
گراز از مزرعه بیرون می رود
و به جنگل می گریزد؛
چرا که گامهای دزد سست و لرزان است.

دنیایه مزه دوسه خنه هاکنه
این دراز راه ر سر وری هامتنه
اول گل جا گو بموئن آخر سر
صد من گل بی وفانه بن باخته

denya-e meze duse
xene haketene
in deraz-e rah re
sar varl hametene
avvel gel-e ja lu
bemu en axer-e sar
sad men gel-e bi
vefa-e ben baxetene

برگردان:

شیرینی زندگی خانه یار را جستن
و پیمودن این راه طولانی است با پای سر؛
اول از خاک می روییم و در پایان نیز
زیر خروارها خاک می آرامیم.

و نوشه مشتلق فصل بهار
رخ بزو صوائی سر ویشه کنار
رش تیکا رمه دله چیچا بزو
که بهار بمو بهار بمو بهار

vanuse mesteleq-e
fasi-e behar
rox bazu sevay-ı
sar vise کنار
ras tika reme deie
cica bazu
ce behar bemu
behar bemu behar

برگردان:

بنفشه - بشارت دهنده بهار -
صبحگاه در کنار درختان سر از خاک بر کرد.
تو کای خاکستری میان بوته ها چهچه زد
یعنی که بهار از راه رسیده است.



برگردان:

ماه تتی خانم
با پیشانی سفیدش
کنار دوک نخ ریسی خود
تا صبح بیدار می ماند
و با شانه حلاجی پشم در دست
آرام آرام به خواب می رود.

شوئه افتاب دم بزوه
چوک چوک زن ونگ بزوه
بلبل چشم مس خونه
بلبل بهار وچوئه
ماه خنه مشت سوئه
هوا پر از ستاروئه

بومی سرایان معاصر

شماره ۲۱

۱۸۰

سمن پی بشنووا وونگ و نوایی
دل ای جا بست و هی ون هر هوایی
بیا جومی سرنج عشقی خدی پی
بووز جونگی دلی با ان دوایی

seman pi besnuwa vong o nevayl
del yi ja best hivan har hevayl
biya jowmi sarenj esqi xodey pi

نوائین آدمی اون آدمونه
کودایم ری درن اسکی دلی بین

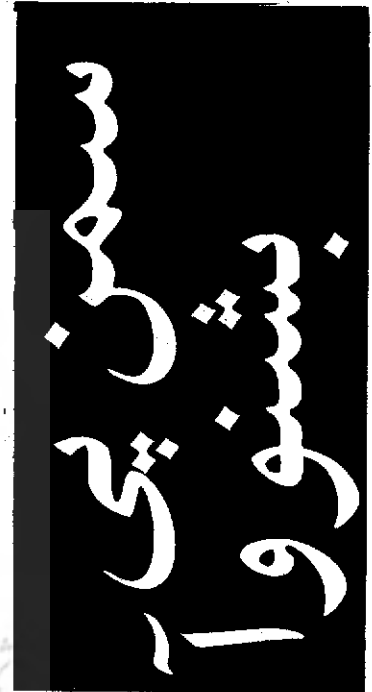
rafiqun ta darin eaxa veli bin
nabu ko bownyl bi haseli bin
nevayin adami un adamuna
ko dayam rey daran eski delibin

رفیقان! تا هستید شاخه گل باشید
میاد، بوته ای بی ثمر باشید!
انسان بخوانید کسانی را
که مدام خار دل هستند.

اولمین رو کو بر عشقی ره واشا
دله خورون، ته آوازه هواشا
موام گی ین بشین خورون تماشا
مویا غیره ته، هیشکین کیژه ناشا

owlemin ru ko bar esqi ra vasa
dele xowrun ta avaza heva sa
mo,am glyen basin
xowrun temasa
mo pa qeyrl ta heyakin kiza nasa

روز نخست که دروازه عشق را گشودند
آوازه تو در میان خوبان برخاست.
خواستم به تماشای خوبان بروم
جز در کوی تو پایم به هیچ کویی باز نشد.



bowvez jowngi dell ba en devayl

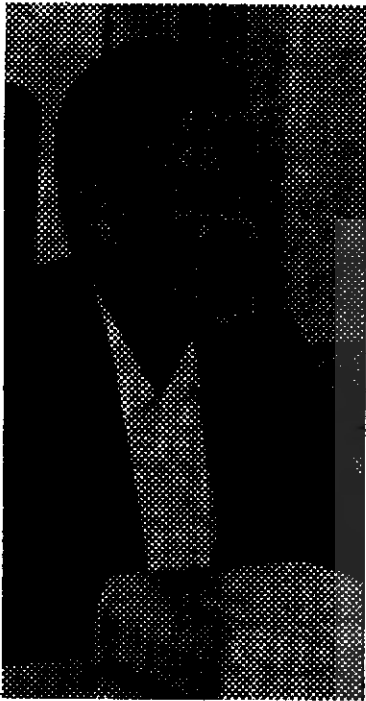
از سمنان بانگ و نوایی بشنو
دل یکدله کن، خالی از هر هوایی شو
جامی از عشق خدا سرکش
و با آن زنگ دلت را بزدای.

رفیقون! تا درین شاخه ولی بین
نبو کو بوته ای بی حاصلی بین

ager bayan komon reypl meges bey
sari reyin mebin farsi zemini

به من خبر دهید از آن یار نازنین
که دل من به خاطر او غرق خون شده است
اگر بگویید از کدام راه می گذرد
بر سر راهش فرش زمین خواهم شد.

چه خومایه سمن پی بیقراری
جومی هی ریژ و دوماس چشمه ساری
بووژدل، دلبرون پی هر دیاری
خدی پی ویتری نی نا تو یاری



ce xow maye seman pi biqerari
jowmi hiriz o domas casma sari
bowvez del delbarun pi har diyari
xodey pi veyteri neyna to yari

چه خوش می گوید بیقراری از سمنان
جام را رها کن، چشمه سار را بگیر
دل برکن از دلبران به هر دیار
بهر از خدا یاری نخواهی دید.

xaber hadin mora un nazenini
beba en del zo bala qarqi xini



● محمدحسن جواهری

متولد ۱۳۳۲، سمنان

فارغ التحصیل رشته اتومکانیک

مجموعه شعر چاپ شده به گویش سمنانی

سرخه ولین یادبگار (یادگار گل سرخ)

نازوکه شو، شوکوده شو، دوعدلیه

کورکور فانوس مو و شیه

سیا خاکا پستی واری

همه جا دومپا شیه

وزیری دوعدلی شوین

به همه جا پاشیده می شود.
نیمه شب برزگران
گردکلون استخر جمع شده اند؛
در انتظار قطره ای آب
انتظار، چون سرکه
در چشمهایشان می جوشد
خیره به به راسته جویبار؛
در چهارگوشه خالی استخر
لابه لای نیزار
قورباغه ها می خوانند
در عمق لجن؛

ورزغی کورکور موخونن
زالویی ونل ویل مکرن
گونگون چشی، رزه کیژه بوسته ان
استاله و ونی دس درن
برجم آیه خشک و پریشک
سوره داره والاسه چی
غافل کو آرو و هرین
پرن و دیگه پش ترین
استالی بری دری یین
رزی همه بی ستری یین

nazoka sow, sow kura sow do adliya

kur kur fanus mowvesiye

siya xaka pesti vari

hamme ja du mepassiye

vazyeri do adil sovin

gulia beba dowri kole

montazri asra owvin

casun tayi entezari

torsi vari mejusenani

zun korzeki hey rey daran

rasteyi juwa pey daran

car roki xali estalin

tayi duyin

tayi xarin

varzoqi kur kur moxonan

zaluyi vil vil mekeran

gongun casi raza kiza bowsetean

estala voni das daran

barjom eyya xoska perisk

sowra dara valaseci

qafel ko aru vo hereyn

pareyn o dige pas tereyn

estali bari dariyan

razi hama bisariyan

برگردان:

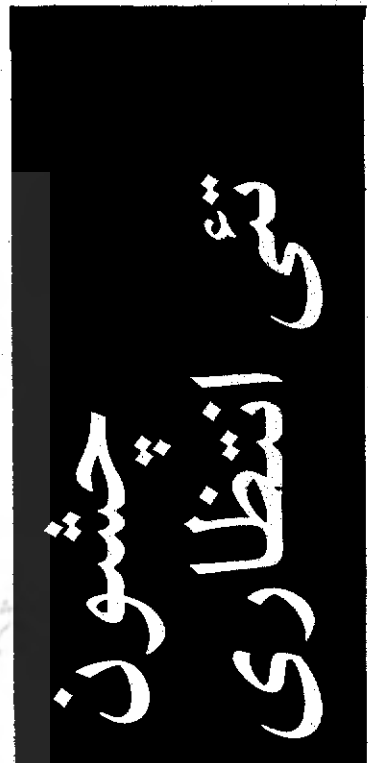
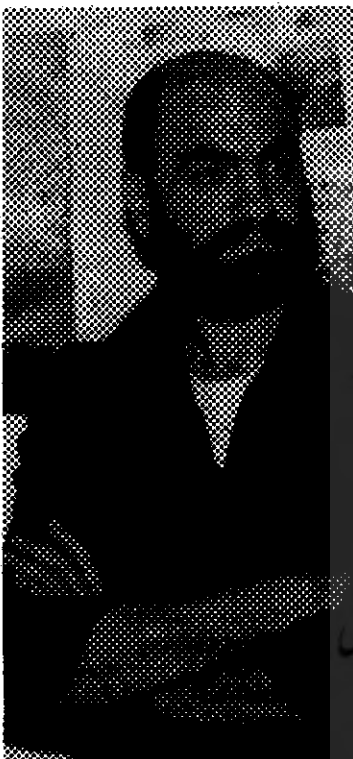
به نیمه رسیده، شب نازک،

شب کورچشم

فانوس سوسو می زند.

خاک سیاهی، سرمه وار

و زالوها می لولند
در کوچه باغ، چشم از هم دریغ آبراهها
خیره به دست استخریان.
چوب تقسیم آب خشک است
و درخت سرو پلاسیده؛
غافل از اینکه امروز و فردا
و روزهای بعد
روز بی آبی استخرهاست
و باغها بی باغبانند.



بومی سرایان معاصر

گوله ببه دوری کوله

منتظری اسرا اووین

چشون تقی انتظاری

تورشی واری مجوشن

ژون کرزکی هه ری درن

راسته ای جوته پی درن

چاروکی خالی استالین

تقی دوئین

تقی خیرین

شماره ۲۱



موث خار سیام که تهنو^۱ تو بیابون^۲
 تو مٹ گل بوسونی^۳ دور و برت هزارون^۴
 تو خودت خوب می دونی که مو جقه خاطر خواتم
 بیشتر از هرچی که زیر تاق ای هف آسمونن
 تو مٹ باغ گلی اسر تا پات گل می ریزه
 مو مٹ لاخته^۵ خشکم که باهارم خزونن
 نمودنم^۶ اکی بگم که تاب دوریت ندارم

چه فشنگن روی که صبا که افنو^۱ می زنه
 آنسیم پا مشه آخو^۲ رو علقما دو می زنه
 رو گلیم دختر صحرو^۳ می شینه عروس باهار
 تو دومن^۴ سوز قباش نخش^۵ گلوی^۶ نو می زنه
 پوی^۷ حوض سوز بیدمشک و بالوی^۸ دشت بختک^۹
 پر پرونگ^{۱۰} میا^{۱۱} ملاق^{۱۲} رو خویشه جو می زنه
 عامو^{۱۳} نوروز هتوزم مثل قدیما توی باغ
 واک^{۱۴} گلوی سرخ ونک^{۱۵} لو^{۱۶} روی بهلو^{۱۷} می زنه
 باد حرون می رسه آ^{۱۸} گرد را خسه و خرد
 می ره تا کله^{۱۹} تکل^{۲۰} صب^{۲۱} تا پسین^{۲۲} هو^{۲۳} می زنه
 شو^{۲۴} می شه روز می ره که هفتو برادرزون^{۲۵} میان
 دوواره^{۲۶} تو آسمون ستاره شو می زنه
 بو گلوی وحشی شه مبو^{۲۷} تزیگوی^{۲۸} تنگ نیکو^{۲۹}
 آدمی مس^{۳۰} می کنه وختی تو که تو^{۳۱} می زنه
 ای^{۳۲} دیوی^{۳۳} بی وفا هرچی بیگی^{۳۴} هتوگمن^{۳۵}
 که شیرین پوی بیستون صدای خسرو می زنه

Sob - a ce oftto mizane

- Ce qasang - an ru - ye ko sob - a ce oftto mizane
- a nasim pamse a xo ru alaf - a do mizane.
- ru gilim doxtar - e sa: ro misine arus behar
- tu duman soz - e qaba - s naxs - e gol - oy no
- mizane.
- po - ye hoz - e soz - e bidmesk - o balo - y dast -
- e boxong
- par parunac miya mallaq ru xuse - y jo mizane.
- emu noruz hanuz - am mesl - e qadim - a tu - ye
- baq
- va gol - oy sorx - e denac lo ru - ye bahlo mizane.
- bad - e hirun mirase a gard - e ra xasse - vo
- xord
- mire ta calle - ye tol sob ta pasin ho mizane.
- so mise ruz mire ko haf - to beradar - un miyan
- dovare tu asemun setare - ye so mizane.
- bu gol - oy va: si savam bu nazik - oy "tang - o
- tiko"
- adam - i mass mikone vaxt - i tu ko to mizane.
- a i donyo - y bi - vafa har - ci bigi hanu caman
- ce sirin po - y bi sutun seda - ye xosro mizane.

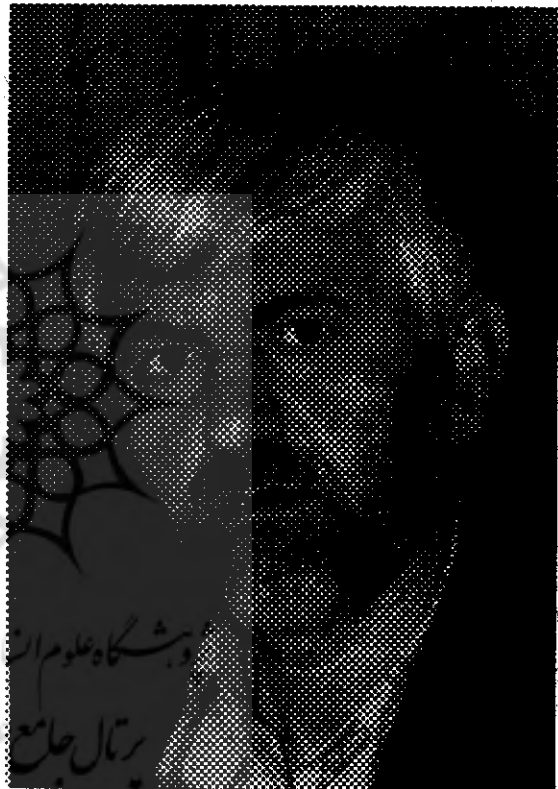
پانوشتها:

- ۱. کوه
- ۲. آفتاب
- ۳. از خواب
- ۴. صحرا
- ۵. دامن
- ۶. سبز
- ۷. نقش
- ۸. گلهای
- ۹. پای

- an to mes - e gol busuni dor - o bar - et hezarun
- an.
- to xod - et xub mi - dun - i ce mo ceqa xater xat
- om
blatar az har ci ce zir - e taq i haf asemun - an.
- to mes - e baq gol - i a sar ta pa - t gol mi - rize
mo mes - e laxe - ye xosk - om ce bahar - om
xazun - an.
- namdun - om a ci beg - om ce tab - e dur i - t
nadar - om
ey nabinmet ye ruz - i hal - e del - om degargun -
an.
- tas - e esq - et tu jun - om ta sob qiyumat
misuze
asemun - e do ces - om so ru setare - y barun -
an.
- camar - om xam sod - e zir - e sangini bar - e
qam - et
to del - et xeyli xos - an ce mo del - om por - es
xun - an.
- tu behest - i ce to niss - i si mo mes jahannam -
an
tu jahannam atas ey to bas - i golessun - an.
- har ci kerd - om ce bese bax - e siya - ye mo
safid
naso vallo ba xoda baxt - e mo meel - e so sun -
an.
- to biyo ma: ze xoda cer - om bis - i ta sit begom
ce qam - oy nagofte - ye ta: i - e del - om faravunan.
- tu hame - y asemun - a mo ye setar - e nedar -
om
mo ruz - om siy - oy siya mesl - e sov - oy
zemessun - an
"kazerun" fasi - e bahar - es hame ja - s qarq - e
gol - an
am ce foyde - y mes - e darya - s del - e mo
parisun - an.

۳. پستان	۲. بیابان است	۱. تنها
۶. نمی دانم	۵. شاخه	۴. هزاران تن هستند
۹. شب و روز	۸. آتش	۷. اگر
۱۲. والله	۱۱. برای	۱۰. پراز
۱۵. بنشین	۱۴. کنارم	۱۳. شبستان، شبهای تار
۱۸. سیاه	۱۷. تلخ	۱۶. غمهای
	۲۰. فایده	۱۹. اما

ای نینمت به روزی حال دلم دیگرگون
تشنه^۱ عشقت تو جونم تا صب قیومت می سوزه
آسمون دو چشم شور و ستاره بارون
کمرم خم شده زیر سنگینی بار غمت
تو دلت خیلی خوشن که مو دلم پرش^{۱۱} خونن.
تو بهشتی که تو نیسی سی^{۱۱} مو م^{۱۱} جهنمن
تو جهنم آتشی ای تو باشی گلگونن.
هر چی کردم که بشه بخت سیای مو سفید
نشو و آلو^{۱۲} به خدا بخت مو مثل شومونن^{۱۳}
تویی یو محض خدا کرم^{۱۲} بیسی^{۱۵} تا سبت بگم
که خموی^{۱۶} نگفته تهل^{۱۷} دلم فراونن



تو همه آسمونا مو به ستاره ندارم
مو روزم سیوی^{۱۸} سیاه مثل شووی زمسونن
دکازرون؛ فصل باهارش همه جاش غرق گلن
آم^{۱۹} چه فویده^{۲۰} م^{۲۰} درباش دل مو پریشونن!

mo mes - e laxe - ye xosk - om
- mo mes - e xar - e siya - m ce tahno tu biyabun

پس دیگر از نیش افمی و زهر دندان مار نگو
 تیش نا آل خ آفتاسه تو جونم، تو دگر
tis-e na a: l xo oftasa tu jun- om, to degar
 در نیش آتش نیا، آ- گرمی بازار مگه
deran- es as naya, a: garm- iye bazar maga
 آتش نا اهلان به جانم افتاده
 دیگر (با حرفهایت) آن را هم نزن و از گرمی بازارش نگو
 تو زمیسو آگرم گل نی، دلم نارازی
tu zemessu agar- om gol ni, del- om narazi

عبدالنبی سلامی، در سال ۱۳۲۹ در روستای «دوان»، واقع در کازرون متولد شده و تا کلاس دوم ابتدایی در روستا زندگی کرده است. سپس همراه با خانواده خود به کازرون آمده و تادپلم، در این شهر زیسته است. در سال ۱۳۵۱ به دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران در رشته هنرهای نمایشی وارد و در سال ۱۳۵۵ فارغ التحصیل شده است. از نوجوانی ذوق سرودن شعر و نوشتن داستان و پژوهش در زمینه فرهنگ مردم (فولکلور) داشته است. به همین مناسبت بعد از تحصیلات در سال ۱۳۵۶ وارد «مرکز فرهنگ مردم» سازمان صدا و سیما شده و تا به امروز در این مرکز فعالیت می کند.

از آثار چاپ شده وی، کتاب تاریخ و فرهنگ مردم دوان، مقاله های «ساخت فعل در گویش دوانی»، «معماری سنتی» و «خط نستعلیق عروس خطهای اسلامی» است.

آثار دیگری از جمله «طب قدیم ایران»، «عکاسی، هنر ثبت تصویر»، «شرح زندگانی و آثار مولانا جلال الدین دوانی»، «شرح رباعیات علامه دوانی»، «تاریخ نمایش (کتاب درسی رشته هنر)» و «تاریخ و ابزار خوشنویسی» دارد که به صورت دستنویس، آماده چاپ است. هم اینک نیز «فرهنگ گویش دوانی» را در دست تدوین دارد.

از آثار منظوم وی چندین قصه منظوم بلند، حدود ۱۰۰ دوبیتی (چارپاره) و چندین غزل است که همگی به گویش دوانی است.

روستای دوان در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی کازرون در استان فارس واقع است.

دوان دارای گویشی است مربوط به یکی از لهجه های فارسی میانه که به دلیل محصور بودن روستا در میان رشته جبال زاگرس تقریباً دست نخورده باقی مانده است.

(۱)

نه امشوام آسی آ- غم و غمخار مگه
nenā omso om asi a: qam-o qam xar maga
 دگر آ- شک و ش- ون و دل زار مگه
degar- om a: sak-o se: van vo del-e zar maga
 ماحر بزرگ! امشب برایم از غم و غمخوار مگو
 دیگر برایم از ناله و شیون و دل زار مگو

گپت انگاری اسل م- گو شیری شیری جون
gap-et ongari asal me: ku siri sire- ye jun
 دگر آ- نیشت هفی، ز- ر دودوی مار مگه
degar a: nist-e hafi, za: r-e dusu- y mar maga
 حرفهایت مثل عسل جان را شیرین می کند



تو دگر قسه یی آ- خارکش و خار مگه
to degar qesse- yi a: xarkes-o xar maga

در زمستان چون گل نیست دلم ناراضی است
 بنابراین قصه ای از خارکش و خار برایم نگو

دلمش گرسه مس تنگ غروو آن پرده
del- om- es gerse mes-e tang-e qorluv an par-e de
 دگر آ- روز برفته و شو تار مگه

(۳)

ای خُدا آسُمُو اَمشُو چه تَریکا کو ستاره؟
دَلَمِش گِرمه چِنونِی که رُچُو بیسه دووارة

ey xoda asomu om so t.se tarika ku setara?
delomea gerse conun-i ce rocu bisse dorara

خدایا امشب چقدر آسمان تاریک است، ستاره کو؟
باز دلم گرفته گویی که در هم پیچیده است.

ری پر پ - ج و پریم ان دم ریها چنه ماکه
خوریش نی آبیاده، او که خش م - شو سواره
re-ye por pe: c-o per-im an dam-e riha tsena

mace

xevar-la ni a piyada u ce xas me: su sovara

راه پیچ در پیچی پیش روی دارم
چه کنم که سواره از حال پیاده بی خبر است

ا - گَرِیکَم اگر هووا بشه تاسینه کُگو
همه جا پیش بگی، واجره بلکی ری چاره
a: gorik-om agar huva bese ta sine-ye kogu
hama ja cis bogoy-e vajer-e balci rey-e cara

از کوجه تنگ اگر بخوام به دامنه «گُگو» بروم
باید به جاهای زیادی چشم بدوزم تاراه را بیام

آسُمُو انگری میدون جَرَن هی ری ویی ما
سِدِی گَره تراقِ مِثل سِدِی ساز و نغاره
asomu ongori meydun-e jar-en hey rey-o
peyma

sedo-ye gorra tereq mesl-e sedo-y saz-o
neqara

آسمان انگار میدان جنگ است زیرا بی وقفه
صدای رعد و برق همچون صدای طبل جنگ می آید

واهم نی که برومِثل دَم آسپ شروشر با
همه شم واهمه هه بار تا که شور باهاره
vahema-m ni ke baru mesl-e dom-e asp sor-o

sor ba

hama- som vahema he baret-a kohsur-e
bahara

از اینکه باران مثل دم اسب بیاید واهمه ای ندارم
ترسم از این است که سیل بیاید.

نَفَسَم سَرِدا که اَنگاریشو سُم رُ تَسَه سینم
دردِ دِل مالی زیادا که نَماتا اَشماره

nefasom sard-a ce ongarl-su sum ro: tesa
sina-m

dega a: ruz-e borafta vo sov-e tar maga

مثل غروب ده دلم گرفته است
دیگر برایم از روزی که رفته و شبی که تار است نگور.

(۲)

نَه اَمشُو اَم آسی اَدِل و دِلدار بگه
nena omso om asi a: del-o deldar bega

آ - تِی دِل تَم آسی آ - گُل ب - خار بگه
a: tay-e del to-m asi a: gol-e be: xar bega

مادر بزرگ! امشب از دل و دلداریم برایم بگو
از صمیم دل برایم از گل بی خار بگو

تو باهار وخت گل و سوزی و پچهچی بلبل
tu bahar raxt-e gol-o soz-i vo ca: ce-y bol bol

تَم آسی ش - رِخشی آ - گُل و گلزار بگه
to-m asi se: r-e xas-i a: gol-o golzar bega

در بهار وقتی گل می شکفتد و بلبلان می خوانند
تو برایم شمر قشنگی از گل و گلزار بگو

سینمَش ما سی مَهَبِت بو فراغ اَنگری دَشْت
sina- mes ma si mohabbat bu feraq ongori
dast

آسی بخت خشم آ - سوزی و سوزار بگه
a si baxt- e xas- om a: soz-i vo sozar bega

سینه ام در طلب محبت همچون دشت فراغ است
برای خوشبختی من از سبزی و سبزه زار بگو

مَم نَمَا کَن زید بار بود کُلو راسی کِمَر
mam noma kan zer-e bar bu dokulu ras-e
kemar

نَه تَم سی هَمَس آ - گَه و کُی بار بگه
nepa to-m si hamas a: ko vo ko-ye bar bega

دَلَمِش ما بِگِی «خاک دُوو» «مِهَر نَوین»

نمی خواهم که در زیر بار زندگی کمر خم کنم
پس برایم از کوه، بخصوص «کوه بالا» بگو

del-om-es ma bega-ye ,xak dovu, me:r-e
(navin)

بِد آ - چینگِ بلند، ای و چَر جَار بگه

besa a: ,cing-e boland, i va cer-o jar bega

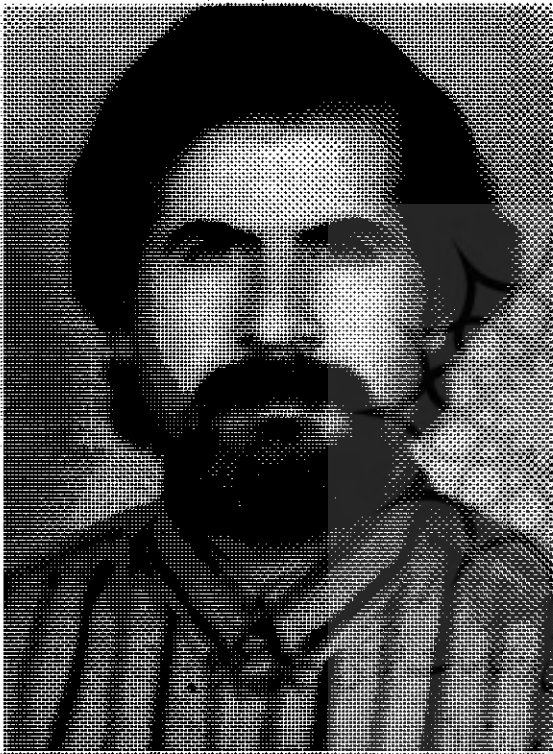
دلم می خواهد بگویم که «خاک دوان» مهر «نبی» است
برو روی «چینگ بلند» و این را با صدای بلند فریاد کن!

شماره ۲۱

سدامش گرس آ- بسکیم زفریاد
 سدام انگاری آن تو گور مرس
 نکوتاشو ب کل برس م آ- یاذ

del-om mesi-e nuvar me: larzet a: ba&
 se&a-mes gers-e a: basci-m ze farya&
 se&a-m ongari an tu gur morse
 nakuta-su bakol bors-e ma a: ya&

دلم مثل نهال مواز ورزش باد می لرزد
 صدایم از بس که فریاد کشیده ام گرفته است
 صدایم همچون مرده ای ست خفته در گور
 نکند همه مرا یکسره از یاد برده باشند.



آری لاغی بری چال کموتر
 آبی تنگش رو چال آن کر کر
 نیوای باذ «هیرون»، باذ «کهباد»
 ک تیلاک کموتر چون بود

a-ri laqe-y bari cal-e camutar
 apay tong-es reva cal an ker-e kar
 nayu ey bas-e "hirun", bas-e "kohbae"
 ce tilak-e kamutar jun bove dar

روی شاخه بلوط لانه قمری است
 در پای آن، زیر سنگها، لانه روباه است
 ای باد «هیرون» و ای باد «کهباد» نوزید
 تا جوجه قمری جان به سلامت ببرد.

dard-e del mali ziyada ce nomat-a a somara

نفسم سرد است، گویی سرما در سینه ام رخنه کرده
 درد دل فراوان است، آنچنان که به شماره نمی آید

آمری مه و ستاره چه خشا ساتی که با تا
 سدی بنگ آزون آن تو سحر آ- ری مناره

amre-ye ma: vo setara tse xas-a sat-i ce bat-a
 sado-ye bong-e azun an tu sahar a: ri monara

همراه با ماه و ستاره بودن چه خوش است
 آنگاه که سحر، صدای اذان از گلدسته برآید.

چارپار [carpara]

دوبیتی به گویش دوانی

سدی زنگ «الوس» آ- دشتکو^۱ ما
 نی چویو سدی نالش نما تا
 نکوت چویو ونخی بوت آن تو س- را
 هوئی گرگ کمین کردش نو و تا

sedo-y zang-e "alus" a: "dasteku" ma
 ney-e cupu se&o-y nala-s nemata
 nakut cupu va xey but an tu sa: ra
 havo-y gorg-e kamin kerda-s navuta

صدای زنگ «الوس» از «دشتکو» می آید
 نوای نی چویان نمی آید
 نکند چویان در صحرا خوابش برده باشد
 و از گرگ کمین کرده غافل افتد



گر میشت تفنگ ام هی آگش ما
 آ تو گه و آقی گوگ کم و بش ما
 آجو رسمی نارسم میرشکالی
 ک هرکی هرکی نش هرکی سی شش ما

gorambist-e tofang om hey a gos ma
 atuko vaqe-ye kog kem vo bos ma
 ajav rasm-l na rasm-e mir sekal-l
 ce har ci har cino-s har ci si xo-s ma

صدای شلیک تفنگ دمام در گوشم می پیچد
 از کوه کم و بیش صدای خواندن کبک می آید
 عجب رسمی است رسم شکارچیان
 «هرکی هرکی» است، هرکس برای خودش می خواهد.

دلم مثل نوور مد- لرزت آ- باذ

سفر کردم خدایا بات اریم تو

sov-e mah ce havo-y de ma: tov-l bu
hani bu "haftiring" an ri "kera: su"
cis-om vame: kor-e zak an ker-e dar
sefar kerda-m xoda-ya bat-a rim tu

شب که نور ماه، ده را مهتابی کرده است
و «هفت اورنگ» (دب اکبر) روی کوه «کرسو» است
دیده می گشایم و به در خیره می شوم
شاید سفر کرده ام بازگرددا



۹
اهوی چوپو بز «کرنارک» نی
سوینیم ان تو ماوین گلت دی
توکت قول لگ-داریش آمودا
هوی گرگی که گرسا خووی کت بی

ohoy cupu boz-e komarek-om ni
savoyni-m an tu maveyn-e gela-t di
to ket qol-e nega: darl-s amu da
havo-y gorg-l ce gora-a xuvi ket bi

آهای چوپان بز «کرنارک» من نیست
صبح آن را در میان گله ات دیدم
تو که قول نگهداری اش را دادی
کاش از گرگ گرسنه غافل نمی شدی.

۱۰
شوی کش مه نوو گورین بش نی
کش آن تو گور جزخش غیرخش دی؟
مم ان تو زندگی کش نی، خم بس
کسی کش کش نوو مردین بش نی

sov-l ce-s mah navu gur-in-o bos ni
ce-s an tu gur joz xo-s qeyr-e xo-s di
mam an tu zendegi kas ni xo-m-o bos
kas-l ce-s kas navu morde-y-no bos ni

شبی که ماه نباشد گوری بیش نیست.
چه کسی در گور جز خودش دیگری را دیده است
من در زندگی کسی را ندارم و تنهایم
کسی که کسی را نداشته باشد مرده ای بیش نیست.

• پانوشتها:

- ۱- نام بزی که نیسی از بدنش سفید و نیم دیگر سیاه باشد.
- ۲- نام دشتی است در مشرق روستای دوان
- ۳- باد جنوب
- ۴- باد شمال
- ۵- نام کوهی در شمال روستای دوان.
- ۶- بزی که دارای گوش کوچک و حنایی رنگ است.



شو اندروو چشم زاک آن کر در
که روتم آ- سفر هو چشم ان بر
خدایا بی- بلا بوت آن تو غروت
دل غروت کشش دیر واوو آ- شر

so andarru cis-om zak an ker-e dar
ce ru&-om a: sefar huch-om an bar
xosa-ya be: bala but an tu qorvat
del-e qorvat kea-es dir vavu a: sar

شب و روز چشمم به در خیره است
که عزیز سفر کرده ام باز آید و در کنارم بنشیند
خدایا در دیار غربت جانم بی بلا
و دل به غربت خو گرفته اش از آسیب زمانه دور باشد!

۶
آ تو که مچرت جینگی س چا سال
دل زارش کو «زار» میرشکال
میرشکال بیسجت آری ماش و سی
دی نش ک-رک هه آن ک و کمبال

a tu ko me: caret jinge-y so tsa sal
del-e zares kov-e "zar-e" miriskal
miriskal pinjat a ri masa vossi
deyi-nos ka: rek he an ko vo kambal

در کوهستان بز کوهی سه چهار ساله ای می چرد
دل زارش هدف تفنگ «زار» شکارچی است
آهای شکارچی! انگشتت را از روی ماش بردار
که مادر است و در کوهستان بزغاله دارد.

۷
سی بی شو گرگ و گفتار و دیز هر س
رفیک ری بین تو چپ ری ک
گکی چوپو و هوش ب دیر وا کو
دیزو گفتار و گرگ آ اوشی خ

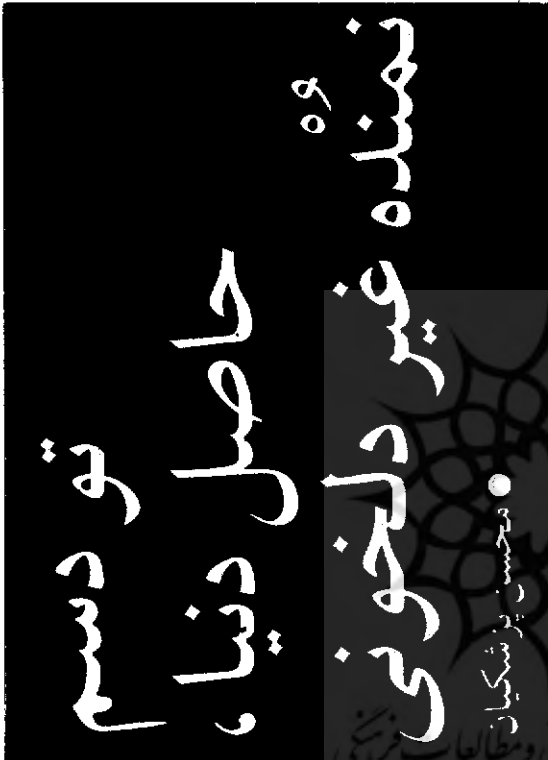
slye-y so gorg-o caftar-o dizhar so
rafik-ere-y yey-en tu tsap re -ye ko
koke-y cupu va hus ba dir vaku
diz-o caftar-o gorg a oso-ye xo

در سیاهی شب گرگ و گفتار و دزد
رفیق راه هستند در کوره راههای کوه
برادرم! چوپان به هوش باش و
هر سه را از آغل گوسفندان دور کن!

۸
شو مه که هوی ده مه توی بو
هتی بو «هف تیرینگ» آن ری «کر-سو»
چشم و امگر زاک آن کر در

abr-e poyiz-i ru dar-o bun morvarl biz-an
 pos manqal-e jun-om por-e tas bok ce poyiz-an
 har dam ce miya bad va sam elr-e casid-as
 hey balg deraxt-a mideros-an va miriz-an
 mes mox tu zamin seft ko pat ta narl dam bad
 sey bok ce ce merdune vatifun galoviz-an
 mes bad-e poyiz ce-m case lascar si deraxt-a
 dayom va der-om kar-e qam-et jang-o sitiz-en
 daq-e to ru del-man ce bac-im niss-e a sarma
 ta vaxt-i bimir-om alov-e esq-e to tiz-an

بومی سرایان معاصر



ey jun ber-e emso qam-e to namre a jun-om
 mey sar alacan? koj bere mehmun-e aziz-an
 ofto mo-vo mah-e motoni pis ru juhun-et
 l ci-s qulum-e das be sine u ci caniz-an
 hamarzu cis-et dar-e del-om ham vay-ye bua
 dass-es a qure namras-e tu fecr-e meviz-an

ابر پاییزی بر در و بام مروارید می ریزد
 برخیز و منقل جانم را پر از آتش کن که پاییز است
 هر دم که باد با شمشیر آخته اش می آید
 برگ درختان می لرزند و می ریزند
 چون نخل پایت را در زمین محکم کن تا باد ترا از جای نبرد
 ببین که چه مردانه با توفان گلاویز می شود
 چون باد پاییز که بر درختها لشکر می کشد

شادروان محسن پزشکیان، فرزند مرحوم بزرگ، یکی از جوانان هنرمند و پرشور کازرون بود، که در کار تحقیق، نویسندگی، شاعری، خطاطی، نقاشی، طراحی، موسیقی و جمع آوری فولکلور کازرون تلاش پیگیر داشت.

وی در بهمن ماه سال ۱۳۲۶ ش. محله گنبد کازرون دیده به جهان گشود، و در دامان پرمهر مادری مهربان پرورش یافت، و تا چارده سالگی در زادگاه خود به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۴۰ ش. راهی تهران شد و تا سوم دبیرستان در آن جا بود، سپس به بوشهر رفت و در رشته ادبی دیپلم خود را گرفت، بار دیگر به تهران بازگشت و از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به اخذ درجه لیسانس نایل آمد. پس از آن به خدمت نظام وظیفه وارد شد و مدتی از خدمت خود را در اداره اوقاف شهرستان کازرون گذرانید، و سپس سمت دبیری دبیرستانهای شهر کازرون را یافت.

از محسن، علاوه بر اشعار محلی و غیر محلی، چند مجموعه فولکلوریک به جا مانده است. سه جلد قصه های کازرون که در سال ۱۳۵۳، و دو جلد دیگر سنتهای کازرون و ضرب المثلهای کازرونی که در سال ۱۳۵۴ جمع آوری کرده است.

علاوه بر دوازده غزل به گویش کازرونی، چند شعر کلاسیک و نیمایی نیز از وی به یادگار مانده است.

مرحوم پزشکیان در سن ۳۲ سالگی در روز پنجشنبه ۱۳۵۸/۳/۲۴ آن هنگام که با خانواده به همراه کاروانی از کازرون برای دیدار امام راهی قم بود. به همراه پدر و دختر خردسالش بر اثر تصادف به شهادت رسید. روحش شادا

مهدی مظلوم زاده

(۱)

آبر پئیزی رو دروبون مرواری بیزن
 پیش منقل جونم پر تش بک که پئیزن
 هر دم که می آ باد و شمشیر کشیدش
 هی بلیگ درختا می دروشن و می ریزن
 مٹ مٹ تو زمین سفت ک پات تا نری دم باد
 سی بک که چه مردونه و اتیفون گلوین
 مٹ باد پئیز کمکشه لشکر سی درختا
 دایم و ا دلم کار غمت جنگ و سبتیزن
 داغ تو رو دلمن که باکم نیسه آسرما
 تا وختی بیمریم آلو عشق تو تیزن
 ای جون بره ایشو، غم تو نمره آجونم
 می سر الکن، کج بره؟ مهمون عزیزن
 آفتو مو و ماه مو تنی پیش رو جهونت
 ایکیش غولوم دس به سینه او کی کیزن
 هم آرزو چیشت داره دلم هم وایه بوس
 دستش آغوره نمرسه تو فکر موین



کار من و دل نیز در غم تو پیوسته جنگ و ستیز است
 داغ ترا بر دل دارم که از سرما نمی هراسم
 تا وقتی بمیرم آتش عشق تو در من شعله ور است
 اگر امشب جانم از تن برآید، غم تو از جانم به در نمی رود
 ساده نیست، کجا برود؟ مهمان عزیزی است
 آفتاب و ماه من تویی، در برابر روی زیبای تو
 آن یکی غلام دست به سینه و این یک کنیز است
 دلم هم آرزوی چشم تو را دارد و هم و یار بومه را
 دستش به غوره نمی رسد اما در فکر مویز است!

(۲)

دل پیر سوک تاقت بی پرندهش باشه دست
 دل شیشه عشقت می شکندیش باشه دست
 مرغ دل مو اوومه بیشینه لب بونت
 پیش غره اشش رفتی رمتدیش باشه دست
 اوومه آ خاطر جمعی تو ای طفل طمع خوم
 دنبال خودت همزا دوندیش باشه دست
 دیدی تو هوات بته عشقم تچه کرده
 تو سون شدی تا ریشه سزوندیش باشه دست
 پاتیل دلم رو تش غم هی می که غل غل
 وا اسم هجرون تو گزندیش باشه دست
 غمنومه عشقم که تو کازرون می ره دس دس
 وختی رمی پیش تو نخدمدیش باشه دست
 دیدی که آ رسمون وفا اوزیده محسین
 دس کردی تو قدرآ و پکندیش باشه دست



del pirsuc-e taq-et bi parond-is base dass-et
 del sise-ye esq-et bi sekond-is base dass-et
 morq-e del-e mo uma bisin-e lab-e bun-et
 cisqorre es-es raft-i ramond-is base dass-et
 uma a xater ja:m-i to | tefi-e tamaxum
 dombal-e xod-et hamza dovond-is base dass-et
 did-i tu hava-t botte-ye esq-om taje cerde
 tosun sod-i ta rise sozund-is base dass-et
 patil-e del-om ri tas-e qam hey mlice qol qol
 va assom-e hejrunto carond-is base dass-et
 qamunme-ye esq-om ce tu kazrun mirs das das
 vaxt-i rasi pis-e to naxond-is base dass-et
 did-i ce a resmun-e vafa ozid-e mo: seyn
 das cerd-i tu qad ra vo pokond-is base dass-et

دلم پرستوی طاق خانه ات بود، او را پراندی، یادت باشد!
 دلم شیشه عشق تو بود، آن را شکستی، یادت باشد!
 مرغ دلم می خواست بر بام خانه ات بنشیند
 با چشم غره او را رماندی، یادت باشد!
 این طفل خام طمع به اعتماد تو سوی تو آمد
 اما در پی خودت دواندیش، یادت باشد!
 دیدی که بوته عشقم در هوای تو جوانه زده است
 تابستان شدی و ریشه اش را سوزاندی، یادت باشد!



دیگ دلم بر آتش غم تو می جوشید و غل غل می کرد
 اما تو با کفگیر هجران خراشش دادی، یادت باشد!
 غمنامه عشقم را که در کازرون دست به دست می گشت
 چون به دست رسید نخواندی، یادت باشد!
 دیدی که محسن به ریسمان وفای تو آویزان شده است
 دست بردی و بین راه پاره اش کردی، یادت باشد!

(۳)

تو دسم حاصل دنیا نمنده غیر دلخونی
 که رفته خرمن عمرم دم تش باد تو سونی
 رو قناره غم عشقت و اشاطور سیای هجرون
 هزار جام می گتن هر دم مثال گوشت قربیونی
 تو در امشو نخسبین ایها الناس اشو حال گفتم
 که می باره دلم شر مثال ابر بارونی
 بهی خون مونی ای گردنم زیر تور بیلن
 مودس وردار اشنت نسیم به هم ای سهل و آسونی
 الهی آسمونت گل بیاره، کج ایزا رسمن
 مو وا او دوس جون جونی، او وا مو دشمن خونی
 می گن دنیا جوهرنن ای دروغ نمگن سیچه نپ مو
 آچیش نیدم بغیر زحمت و زجر و پریشونی
 کویرن دنیا مو صحرای ولهکن، خاک خارسون
 نه او داره نه او دونی نه گلبنگ مسلمونی
 آفرس دیو شو هر دم دلم تو سینه می رنمه
 ای شوسون سیان یاشو، تو پرینجش موزندونی
 خدی تو مدون نه ناشکریم که می نالم آدرگاهت
 کی غارت کرده خون مونم خودت بختر مو می دونی
 کلومت مت خارن محسن که او گک دل می ترکونه
 تو خارسون گلت کج بیک بگم کردی گل افشونی

tu dass-om hasel-e donya namode qeyr-e del
 xun-i
 ce raft-e xarman-e omr-om dam-e tasbad-e tosun-i
 ru qannare-y qam-e esq-et va satur-e siyo-y hejrun
 hezar ja-m mikon-an har dam mesal-e gust-e
 qorbun-i
 tu dar emao naxosb-in ayyohannas es-tu hal goft-
 om
 ce mibar-e del-om sor sor mesal-e abr-e barun-i
 boho-y xun-e mon-i ey gardan-om zlr-e tevar bey
 l-an
 mo dasvardar ea-et niss-om baham i sa:l-o asun-i
 elahl asemun-et gol bebare koj iza rasm-en
 mo va u dus-e junjuni u va me dosman-e xun-i
 mig-an donya johun-an ay duruq namgan sice
 nap me
 a cis neyd-am baqeyre zahmet-o zajr-o parisun-i.
 cavir-an donya-mu sahra-y velahe-an xac-e xar-
 essun

شماره ۲۱



دوسی یا دشمن بومونم یا برم زل سیم بوگو
ای آدوسی روم میبای تا خاک آسونت بشم
گفتی آخر جون آدسم نمبری در همزاش
ای چه نامردی فدای او قول مردونت بشم

oy xos-an pis-et buuz-om sa:m-e kasun-at bes-om
vax misin-i rub-ru oyne oy xos-an suna-t bes-om
par bigir-om dor-o bal-et hey bubus-om sar ta pat
balg-e busuni rox-et ku tamo parvun-at be s-om
va bahar mu namg-l vallo lab saqayeq cis alaf
ham ye rang-e zard-i cam-tan bug ta babun-at bes-om
ey mix-oy me:r-e glyo-y cis-et bokon-e kar xod-es
ham a guse-y cis ye sey-lm bok ta divun-at bes-om
cer del-om bis dotto calme-y xub cer- gus-om
bugu
ta qulum-e halqe gus-e dam dar-e xunat bes-om
qabel-et nise-om to sa:m-e zar zad-ey tongor
telo-y
ham ye dass-e loft-l bey ru-m ta mo dorduna-t
bes-om
dus-i ya dosman? bumun-om ya bar-om zel al-m
bugu
ey a dus-i ru-m miyo-y ta xac-e asuna-t bes-om
goft-i axor jun a dass-om nam bar-e dar hamza
so
ey ce na merd-i fedo-y u qol-e merduna-t bes-om

چه زیباست در پیش تو بسوزم و شمع کاشانه ات شوم
وقتی رو به روی آینه می نشینی، چه زیباست که شانه تو شوم
دور و بر تو پر بگیرم و سر تا پایت را بیوسم
رخ زیبای چون برگ گل سرخت کونا من پروانه ات شوم؟
با بهار مونی زنی، لبش شقایق و چشمانت به رنگ
سبزه هاست
تنها رنگ زردی کم داری، بگو تا بابونه تو شوم
اگر می خواهی مهر گیاه چشمت تأثیر گذار باشد
از گوشه چشم به من نگاهی کن تا دیوانه تو شوم
کنارم بنشین و در گوشم - از سر مهر - دو کلمه سخن بگو
تا غلام حلقه به گوش در خانه تو شوم
لایق تو نیستم. تو شمع زر گرفته ای و یکپارچه طلایی
کافی است دست لطفی بر سر من بگذاری تا دردانه تو شوم
دوستی یا دشمن؟ بمانم یا بروم؟ زود برایم بگو
اگر از در دوستی می آیی تا خاک آستانه ات شوم
گفتی جان سالم از دستم به در نمی بری. همین گونه شد
اگرچه نامرد هستی، اما فدای وعده مردانه ات شوم!

na o bar-e na odun-l na golbong-e mosalmun-l
a tara-e div-e so hardam del-om tu sine mirombe
l so-sun-e siyan ya so tu perpenj-es mo zendun-l
xodo-y to-m-dun na na soqr-om ce minal-om
adargah-et
ci qarat cerd-e xunmun-om xod-et bextar mo
midun-l
kalum-et mes xar-am mo:sen ce ogak del
mitarkun-e
tu xar-essun gol-et koj bi-c beg-om kerde-y gol
of sun-l

از حاصل دنیا غیر از دلی خونین برایم نمانده است
چرا که خرمن عمرم [با آتش باد تابستانی] بر باد رفته است
بر قناره غم عشق تو با ساطوره سیاه هجران
هر لحظه چون گوشت قربانی هزار پاره ام می کنند
امشب در حیاط خانه نخواهید ای مردم!
چرا که دلم چون ابر بارانی شر شر خواهد بارید
تو بهای خون منی اگر گردنم را با تیر بزنند
من به آسانی از تو دست بر نمی دارم
خدایا از آسمانت گل ببارد! کجا مرسوم است
که من با او دوست جانی باشم و او با من دشمن خونی؟
می گویند دنیا زیباست. اگر دروغ نمی گویند، پس برای چه
من

به غیر از زحمت و زجر و پریشانی ازین دنیا ندیده ام
کویری است دنیای ما، صحرائی بی آب و علف، خاکی
خارستان

نه آب دارد نه آبادانی، نه گلبانگ مسلمانی
از ترس دیو شب هر دم در سینه فرو می ریزد
این شبستان سیاه است، یا شب که من در چنگال آن زندانیم
خدایا تو می دانی ناسپاس نیستم اگر به در گاهت می نالم
چه کسی خان و مان مرا غارت کرده است؟ تو بهتر از من می دانی
کلامت چون خاری است ای محسن که تاول دل را پاره می کند
درین خارستان گل کجاست که بگویم گل افشانی کرده ای؟
(۴)

ای خوشن پیشت بو سوزم شمع کاشونت بشم
رخ می شینی رو برو آینه ای خوشن شونت بشم
پر بگیرم دور و بالنت هی بیوسم سر تا پایت
بلغ بوسونی رخت کو؟ تا مو پرونت بشم
و اباهار مو نمگی واله لب شقایق چیش علف
هم به رنگ زردی کمتن بوگ تا بابونت بشم
ای می خوری مهر گیای چیشت بکنه کار خودش
هم آ گوشه چیش به سلیم بگ تا دیونت بشم
کر دلم بیش دو تا کلمه خوب کر گوشم بوگو
تا غولوم حلقه گوشم دم در خونت بشم
قابلیت نیستم تو شمع زر زدی تنگتر طلی
هم به دس لطفی بی روم تا مو دردونت بشم



be cise kahkasunha mikasidom

* bisl gandom, besom mo xusecinet

ت چویون بچه ای، م بچه میشم
to cupun bacce i mo bacce misom

ت دمال گله، م پیش و پیشم
to dombale gale mo pisopisom

ت نی می زن به قریون نیت شم
to ni mizan ba qorbune neyet som

م هم بیع کنم با نای ریشم
mo ham ba ba konom ba naye risom

* غمت نازم که با م با وفایه
qamet nazom ke ba mo ba vafaye

همه شوتا سحر نزد م آیه
hame sov to sehar nozde mo aye

ت از غم راه و رسم یاری آموز
to az qam raho rasme ysri amuz

که راه و رسم گلرویون جفایه
ke raho rasme golruiyun jafaye

* لب بون اومدی، مهتاب دیدم
labe bun umadi, mahtab didom

پری گشتی، ترا در خواب دیدم
peri gasti tora dar xab didom

تک و تنها لب رو خونه رفتم
tak o tanha lobe ruxune raftom

ترا چون ماهی اندر آب دیدم
Tora cun mahi andar ab didom

* ولم شیرین و شیرینی فروشه
velom sirino sirini foruse

منم فرهاد و جونم در غروشه^{۱۱}
monom farhaddo junom dar qoruse

بیو^{۱۲} جونم بوسون^{۱۳} و شکرمد
blyov junom busuno sekarom de

که تا مردم بگن ارزون فروشه
ke ta mardom began arzun foruse

* م در محراب غم در سوز و سازم
mo dar mehrabe qam dar suz o sazom

خمش افتیده چون بشکسته سازم
xamos oftide cun beekaste sazom

م که دردم هزارون بیش باشه
moke dar dom hezarun bis base

ز دس غم چگونه چاره سازم

بیشی گندم، بشم م خوشه چینت

bishi ahu bisinom dar kaminet

بیشی کفتر لب بونم پیشینی
bisl kaftar labe bunom bisini

بشم قریون بال نازنینت
besom qor bune bale nazaninet

* به صحرا وخت شغمه می زنم خیش

پسین آیه^۲ ببینم یار در پیش
pasin aye bibinom yar dar pis

ببازم کومه ای سی^۱ یار جونی
besazom kumel si yare juni

ز بوس^۲ و استخون^۳ سینیه خویش
ze puso essexune sineye xls

* سرتل^۴ واپسینی^۵ خفته دیدم
sare tol vapasini xofte bidom

لب هل مزه ول^۶ می مکیدم
labe hel mzzeye vel mimekidom

بخور سینیه پر وایه ام^۷ را
boxure sineye por vayeom ra

به پیش^۸ کهکشونها می کشیدم



بومی سزایان معاصر

شماره ۲۱



- ۱- درم: دارم
- ۲- منده: مانده
- ۳- میتی: مهدی
- ۴- پلوان: پهلوان
- ۵- ای: این
- ۶- آووخ: آن وقت
- ۷- رفته: شد
- ۸- وازم: بازم

خدا سر شاهدۀ ای بار دیگه
ز کاسه در میارم هر دو چشماس.



آلا دختر که بابایت جوونه
دوتا چشمت دوتا رنگین کمونه
توره دادن به حاج عباس بزآز
خدایا! تف به ای دوره زموئه!

ز دست تیغ شمشیرم درآمد
ز دست عقل زنجیرم درآمد
خوراکم گریه رف بعد تو لایلا
به قرآن مجید پیرم درآمد.

وازم^۸ عبدالحسن خان! گور باباش!
شیندم که نگاهت کرده گلکاش

(۳)
شلمچه! مو شهادت آرزومه
دلّم آمر امامش ره غلومه
فقط ای قلب کوفتیم بعضی وقتا
یه کم دلواپس دختر عمومه!

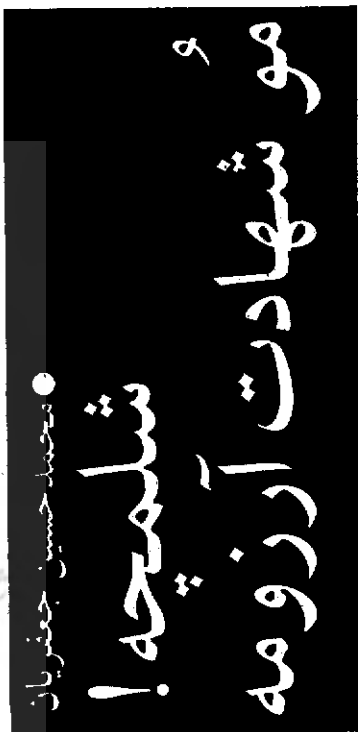
(۴)
موسمیرم ولی دامه علاجم
سحر زادم ولی شامه علاجم
با ای^۶ دردی که تو جونم نشسته
دوتار تربت جامه علاجم.

(۵)
عمو قنبرا! چرا دختر «نمی دی»؟
مگر از قوم و خویش مو چه دیدی؟
میام یک شب بتولت ره «مدرّم»
«آووخ»^۶ دیگه شتر دیدی، ندیدی!

(۶)
آلا دختر که بابایت جوونه
دوتا چشمت دوتا رنگین کمونه
توره دادن به حاج عباس بزآز
خدایا! تف به ای دوره زموئه!

ز دست تیغ شمشیرم درآمد
ز دست عقل زنجیرم درآمد
خوراکم گریه رف بعد تو لایلا
به قرآن مجید پیرم درآمد.

وازم^۸ عبدالحسن خان! گور باباش!
شیندم که نگاهت کرده گلکاش



(۱)
به «چشمای» مرّم و صغری آسیرم
«درم»^۱ از دست ای دوتا می میرم
دلّم «منده»^۲ وسط ای دوراهی
خداوندا! گودومشانه بگیرم؟

(۲)
بیا لایلا به مو بیدار رفته
تموم زندگیم بر باد رفته
همو «میتی»^۳ که روزی «پلوان»^۴ بود
حالا بیچاره و معتاد رفته.

بجہی محلہ ی بال ^{۱۷} چم خئی ^{۱۸} آجونم	ze dasse qam cegune care sazom	آسر تل سیل ^{۱۳} خونہ ت می کنم ^{۱۴}
bacey maley balo cem xoi a junom		a sar tol seyle xunat mikonom mo
تکیده گوشت و منده ^{۱۱} اسخونم		شو و رو ^{۱۵} میل و بونه ^{۱۶} ت می کنم ^{۱۴}
tekide gusto monde essexunom		sov o ru meylo bunat mikonom mo
بجہی محلہ ی بال ^{۱۷} جونم زده تش ^{۱۹}		شو و رو غصہ هام سی ت می گم
bacey maley balo junom zade tas		sov o ru qosse hamo si to migom
زده تش تا قیومت خون و مونم		می گم تا بلکه دیونہ ت کنم ^{۱۴}
zade tas ta qiyovmat xuno munom		migom ta balke divunat konom mo

■ پانوشتها:

۱. بیش [biš]: بشوی ۲. وخت [vaxt]: وقت ۳. آبه [aye]: آید ۴. سی [si]: برای، به خاطر ۵. اسخون [essexun]: استخوان ۶. تل [tol]: تبه
۷. واپسین [vapasin]: بعد از ظهر به هنگام غروب ۸. ول [vel]: یار ۹. وایه [vaye]: آرزو ۱۰. چیش [cis]: چشم ۱۱. غروش [qorus]: خروش، آشوب
۱۲. بیو [biyov]: بیا ۱۳. بوسون [busun]: ستان، بگیر ۱۴. سیل [seyl]: نگاه، تماشا ۱۵. شوورو [sov-o-ru]: شب و روز ۱۶. بونه [bune]: بهانه
۱۷. بنال [balo]: بالا ۱۸. چم خئی [cem xoy]: چه می خواهی ۱۹. منده [monde]: مانده ۲۰. تش [tas]: آتش

● اسفندیار ساکتیان

(۱)

دلَم باز تو گریز سینه گم شد
مَت آهی که تو آینه گم شد
می خواسم صُحبا رویت را ببینم.
اونم تو گرگ و میش کینه گم شد.

(۲)

رو دست مونده نمش بلبلت بید
نموم اعتبارت با گلت بید
لاپوشونی می کردی سر و کورتا^۱

(۵)

درا^{۱۶} چار طاق^{۱۷} نیالی^{۱۸} سرده دیگر
آباد و دود و کرمج^{۱۹} مرده^{۲۰} دیگر
نیگا کون^{۲۱} برف بازم تیغه تیغه^{۲۲}
می باره رو گولِ پر دردِ دیگر.

(۶)

تو شهر عشق ویلونس^{۲۳} دلَم
که گیژ^{۲۴} و منگ و حیرونس دلَم
آبسکی^{۲۵} هر جا رفتش لقه^{۲۶} خوردس
بور کون^{۲۷} درب و داغونس دلَم

■ آلمون به دلم

صَحرا شدس چلمگولی^{۲۸} اومدس باهار
شولات^{۲۹} درس کرده بازم گک^{۳۰} بی قرار
نور چراغ اویارا^{۳۱} از دور می رسمه
وقتی می ری رو بون و نیگات هس به

کشت و کار

نوج^{۳۲} که کشید مچه^{۳۳} زمین سبزه رو می شه
شدگستونی^{۳۴} می شه دل ای^{۳۵} خاک داغدار
آلمون^{۳۶} به دل منم که تو ای تک^{۳۷} قلم زدند
انگار انگلاتی^{۳۸} غمهای بیشمار
بات اختلاط اگر می کنم سر تا تو^{۳۹} نده
غم کرده کوله بیخ^{۴۰} رو سرم چشتا^{۴۱} هم نزار

■ پافوشتها:

۱- انباری، صندوقخانه

۲- صبح

۳- بود

۴- اسرار ت را

۵- ندانستم که چه خمیری میان خاکتر تست.

۶- جو

۷- آواز

۸- آرام آرام

۹- نیست و نابود

۱۰- به آرامی

۱۱- از

۱۲- ده

۱۳- بیرون شدن، دور شدن

(۳)

میاد باز موسم خرمن فشوندن
دوباره بافه دل را تکوندن
کنار جوق ۶ سردادن گللی^۷
گل یاد بهارون را نیشوندن

(۴)

اگه ترکون و ترکون^۸ و ته^۹ ور شیم
به هموار^{۱۰} آخول^{۱۱} و خوش دی^{۱۲} به در^{۱۳} شیم
هزار بار بیترس^{۱۴} در مرغ دیگر^{۱۵}
بمونیم و درخت بی ثمر شیم.

بومی سرایان معاصر



نشد معلوم چه گفته لاخت^۵ بید

شماره ۲۱

۱۹۴

- ۱۴- بهتر است
۱۵- مرغزار دهکرد
۱۶- دروا
۱۷- چهار لنگه، چهار طاق
۱۸- نگذاری
۱۹- مه گرفتنی توام با باد و بوران
۲۰- مرده است
۲۱- نگاه کن
۲۲- بزنی که انگار تماشای ندارد
(حالت خاصی از باریدن برف)

سردادن کنار جوق

۲۳- ویلان، سرگردان

۲۴- گیج

۲۵- از بس

۲۶- لگد خوردن

۲۷- باور کن

۲۸- چهل رنگ

۲۹- آشوب، فوجا

۳۰- کیک

۳۱- آبیاران

۳۲- سرزدن از خاک

۳۳- حلف خودرویی که با آن آس می پزند.

۳۴- شنگستان، شنگه

۳۷- پیشانی

۳۸- آویزان

۳۹- سرت را لچرخان

۴۰- هجوم آورده است

۴۱- چشمهایت را.

۳۵- این

۳۶- آرزو

□ کهنه سازیم

● ساعد باقری

قوجا عاشیق، سیخیب باغریندا سازیم
 یانقلی بیرده دردیندن دانیشدی
 اشیتدی سوزلرین ساز، شعله لندی
 عاشیق بیر عمر دور اونلان تانیشدی
 عاشیق گلدی نوایه:
 سازیم، نازیم، نیازیم
 سسیم باتدی قوجالدم
 مدد وئر میر بوغازیم
 دیلیم اول، کوسمه مندن
 عزیزیم کهنه سازیم

قوجا لیقدان چکینمه
 گیلی لی اولما سس دن

dil acdi saz danisdi sahibilan
 qoja asiq niya darda batibsan
 qojalsanda sasinda batsa, indi
 ozun bir sas olub arsa catibsan
 gulun mustaqi bulbul



•Kohna Sazim

qoja asiq sixib baqrinda sazin
 yanqli birde dardindan danisdi
 esitdi sozlarin saz, so'lalandi
 asiq bir omrudur onlan taniydi
 asiq galdi navaya sazim, nazim, niyazim
 sasim batdi qojaldim madad vermir boqazim
 dilim ol kuma mandan azizim kohna sazim

□ ساز کهنه ام

عاشق پیر، سازش را سخت در آغوش فشرد
 و باز از درد جانسوزش سخن گفت
 ساز حرفهایش را شنید و شعله ور شد
 عاشق، عمری است که با او آشناست
 عاشق به نوا آمد:
 سازم، نازم، نیازم
 صدایم خاموش و پیر شد
 دیگر حنجره ام یاری نمی کند
 زبانم باش!
 و از من رومگردان
 عزیز من، ساز کهنه ام!



دیل آچه ی ساز، دانیشدی صاحبیلن:
 قوجا عاشیق، نیه درده باتیب سان
 قوجا لساندا، سسینده باتسا، ایندی
 ئوزون بیر سس اولوب، عرشه چاتیب سان
 گولون مشتاقی بولبول
 نه قورخار خار و خس دن

بومی سرایان معاصر



na qorxar xar o xasdan.
 qojaliqdan cakinma
 gileyli olma sasdan

ساز زبان گشود و به عاشق گفت:
 عاشق پیر! باز در غم فرو رفته ای
 اگر پیر شده ای و صدایت به خاموشی گراییده است
 اکنون، تو خود صدایی شده ای - رسیده تا عرش -
 بلبللی که شوق گل دارد
 از خار و خس چه باکش؟
 از پیری گریزان مباش
 و از صدایت شکوه مکن!

شماره ۲۱

۱۹۵



dalqalar usta qonam har yeri har yanl goram
buruyun koynagima qana batan gozlarimi
tapşirun yellara yollar geda kan'anl goram
qoydilar buqdanl dardim ki yaman darda duşam
birda dunyaya galam çarasiz insani goram
aç gozal gozlaruvu baqlama yandırma mani
na olar manda bu ayinada dunyani goram?!

دالغالار گۆزده دوروب قويمويا دريانی گۆره م
آل آتام گۆزلىریمه کولگه ده طوفانی گۆره م
گۆزیاشیم باشدان آشیب دالدالانیب دالغا کیمین
گتیریب گۆزلىرىمی ساحله دريانی گۆره م
ایستیریم قانلی قانات قوش کیمی دریا ده ن اوچام
دالغالار اوسته قونام هریری هر یانی گۆره م
بورویون کونینگیمه قانه باتان گۆزلىرىمی
تا پشیرون یل لره یول لار گئده کنمانی گۆره م



بومی سرایان معاصر

موجها در برابر چشمانم ایستاده اند و نمی گذارند دریا را ببینم
دستم را سایبان چشماهم کرده تا طوفان را ببینم
اشکهاهم طغیان کرده و چون امواج پشت به پشت
چشماهم را تا ساحل آورده اند، تا دریا را ببینم
می خواهم مثل پرندۀ ای خونین بال از دریا بال بگیرم
و بر روی موجها بنشینم تا هر کجا را که می خواهم ببینم
چشماهای خونینم را در پیراهنم بیچید
و به بادها بسپارید تا از جاده ها بگذرد، شاید کنعان را ببینم
رهایم کردند که گندم بچینم و به دردی بی درمان دچار شوم
تا یکبار دیگر به دنیا بیایم و انسان سرگردان را ببینم
چشماهای زیبایت را باز کن و بیش از این مرا به آتش مکش
چه می شود که من در این آیینۀ دنیا را ببینم؟



قويديلار بوغدانی دردیم کی یامان درده دوشم
بیرده دنیا به گلم چاره سیز انسانی گۆره م
آج گۆزه ل گۆز لرووی باغلاما یاندریما منی
نه اولار منده بو آیینۀ ده دنیانی گۆره م



بایاتی

dalqalar

dalqalar gozda durub qoymuya daryani goram
al atam gozlarima kolgada tufani goram
goz yasim basdan asib daldalanib dalqa kimi
gatirib gozlarimi sahila daryani goram
latiram qanil qanat quş kimi daryadan ucam

(۱)

گۆل گۆلسون غونچا گۆلسون
هرنه وارسا ها گۆلسون

منیم اویم بیخیلدی
آت گلدی، سن سیز گلدی

bahr ciman siz galdi
govarcin dansiz galdi
manim evim yixildi
at galdi sansiz galdi

بهار بی سیزه آمد
کیوتربی دانه آمد
خانه ام خراب شد
اسب بی تو آمد.



gul gulsun qonca gulsun
har na varsa ha gulsun
man bulari neyliyam
san gul ki dunya gulsun

گل بخندد، غنچه بخندد
هرچه هست بخندد
من با اینها کاری ندارم؛
تو بخند که دنیا بخندد.

(۲)

اتله بیل کی قان اولدی
اوت یاقدی طوفان اولدی
سنی منه وئرندهن
اقل منتن دوشمان اولدی

ela bil ki qan oldi
ot yaqdi tufan oldi
sanl mana verandan
el manlan duşman oldi

انگار خون به پا شد
آتش بارید و توفان شد
از روزی که تو را به من دادند
تمام قبیله با من دشمن شد.

(۳)

آق سایاخ قارا سایاخ
بیریریر سن آرا سایاخ
دئمه دردیم آزالیب
گل یارا یارا سایاخ

aq sayax qara sayax
bir bir san ara sayax
dema dardim azalib
gal yara yara sayax

از سفید و سیاه بشماریم
یکی یکی بگو تا بشماریم
مگو دردهایم کم است؛
بیا زخم زخم بشماریم.

(۴)

باهار چیمن سیز گلدی
گورچین دهن سیز گلدی

به سرخوشی ام نگاه مکن
و اینکه زمستانم به چشم تو تابستان است.
می گویند مرغ همسایه
به چشم همسایه اش غاز است.

baxma kefim saz gorunur
qisim sana yaz gorunur
gonsu toyoqu qonsuya
diallar ki qaz qorunur



من بو شهره گلندن تیتیریم
بو قیشدا قوی سنی سس لی یم
پنجره مین غیراغینا قوشلار یغشیب
قوی سنین آدینی اونلارا توکوم

آدین بوردا قالماجک
آغاچلار
من بو شهره گلندن
سن بوی جا اوچالیلار
آما آدین بوردا قالماجک

بیر آرز دوزکی قارلاری یغشدریم
آدینی یازاچام کی یاز گلسم.

● گلماق سسی
آغزیندان اولدوزلار توکو لندن
هریانا باخیرام قاردی قار
قارقالاردا بیلیرلرکی بیر بئله آغدان
قورخورام

بارما قلازینی سایدون؟
گلماق سسی گلیمیر، یئنه سای!

قورخورام
آی اللریم! هاردا قالموسوز؟
گلین بیر آرزاد سیزلری گیزلدیم
یازدیخلاریم ایندی دیگر ماندان قایتیدلر

برگردان:
از وقتی که به این شهر آمده ام می لرزم
بگذار که این زمستان صدایت کنم
گنجشکها کنار پنجره ام آمده اند
بگذار نام ترا جلوشان بریزم.

نامت اینجا نمی ماند
درختها

از وقتی که به این شهر آمده ام
به بلندی بالای تو شده اند
اما نام تو اینجا نمی ماند
گنجشکها - بهار که بیاید - تا

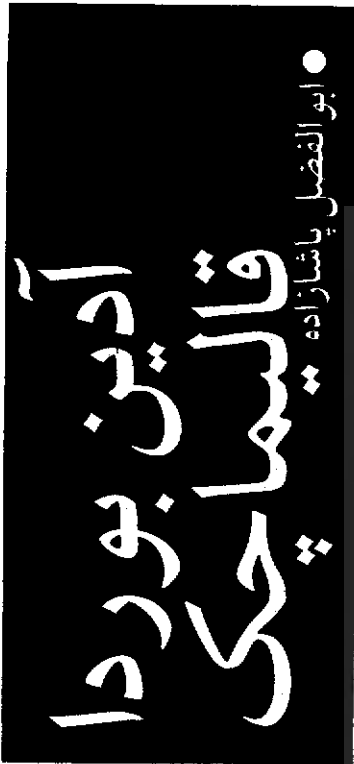
شاخه ها پرواز می کنند
نام تو تا کجاها خواهد رفت؟
بگذار نامت تا آسمان پریگیرد.

می نویسم

کمی درنگ! تا برفها را جمع کنم
نامت را می نویسم،
بهار بیاید.

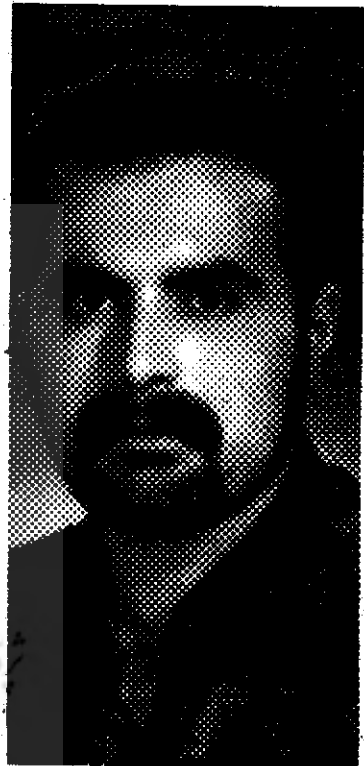
● ●
ستاره ها از دهانت که ریختند!
هرجا نگاه می کنم برف ا.
حتی کلاغها می دانند که
چقدر از سفید می ترسم.

انگشتانت را شمردی؟



صدای آمدن نمی آید، باز هم بشمار!

می ترسم
دستهای من! کجا مانده اید؟
بیایید کمی شما را پنهان کنم
نوشته هایم از آسیاب برمی گردند.



بو قوشلار یاز گلنده بودا قلاچار
اوچاچا غلار
سنین آدین هارا لاراچان گنجدجک؟
قوی آدین گوپه جان اوچسین.

یازیرام

بومی سرایان معاصر



آه! دنیز لام قالسا، گؤله دونه جک
قورخونو بینیمه ئوره ک وریردی
دنیز تک لیگیله تز کیرله جک

qalbimi bir qovxu cox injidirdi
ah! deniz lam qalsa gola donajak
qorxunu beynima urak verirdi
deniz takligiyla tez kirlanajak

قلم را وحشتی سخت می فشرد
آه! مردایی خواهد شد، اگر ساکن بماند این دریا
قلم از وحشت آکنده است
دریا به تنهایی آلوده خواهد شد.

من دثمه سکوتون ایچینده ایمیش
بو یوک بیر هیچقیری، بو یوک بیر آغری
ایچیمده کی کدر منی دیشمیش
توفانینسا سه سی قویمور بور کولم

•Tufanlar

san dema sukutun icinda imlis
boyuk bir hicqiri boyuk bir aqri
icimdaki kadar mani dayismis
tufaninsa sasi qoymur burkulam

در سکوت بیچیده سخت
فریادی بزرگ و دردی ژرف
غم مرا زیرورو کرده است
اگر چه آوازه‌های توفانی ام، نمی گذارند بشکنم.

اوزاقدان بیر طوفان گلیر دییه من
اونون آغ آتی وار هم ده آغ دونی
دنیزده قوشولور منه دییه من
اودا تام حسرتله گوزله بیر اونی

uzaqdan bir tufan galir diyasan
onun aq ati var hamda aq donu
denizda qosulur mana diyasan
oda tam hasratla gozlayir onu

توفانی در راه است، از دوردستها
با امی سید و پیراهنی سید
دریا نیز با من همصداست
چرا که در انتظار اوست.

ئینی ده ن طبیعت جیلوه له نیردی
سنین ده منیم ده گوزلریمیزده
دالغالار گاه قالخیب گاهدا انیردی
سوگیده ن یارانمیش گنیش دنیزده

yenidan tabl'at jilvalanirdi
saninda manimda gozlarimizda
dalqalar gah qalxib gahda anirdi
sevgidan yaranmıs genis denizda

طبیعت زیبا می شود از نو
در چشمهای من و تو
موجها اوج می گیرند و فرو می ریزند
در دریای آفریده شده از عشق.

قلبیمی بیر قورخو چوخ اینجیدیردی



بهنام نوشیروانی

بونلار دیر دنیزه د دیگیم سؤزلر
نیله دم بوسوزله دالغا دورماسا؟!
توفانلار سارسیلار توفانلار ئوله ر
دالغادا، دالغایا آرخا دورماسا!؟

bumlardir deniza dedigim sozlar
neylaram bu sozla dalqa durmasa
tufanlar sarsilar tufanlar olar
dalqada,dalqaya arxa durmasa

همه این حرفها را به دریا گفته ام
چه خواهم کرد اگر موجها با کلماتم آرام نگیرند
توفانها زوال می پذیرند
اگر موجها فروکش کنند.

● جهانگیر کرینی

متولد خنغال - ۱۳۴۹

منی داشلارا بوراخمازسان
بیر آغاج
یالئیز بیر آغاج
قبریم اوسته اکرسن
کوک لری منده بوی آتاراخ

گله جک من سیزلیک لرین
گوزل لیگینه
گورکم لیگینه
دو داغلاریمدا یانفی بوغلانیر
گوزلریمده
آرزو آلولاری
بو منم
آیاقلاریمین اوسته چورویوره

بومی سریان معاصر

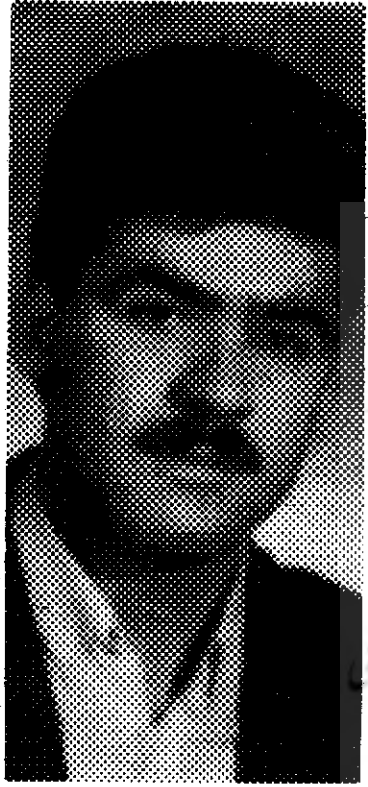


بوداخلاریندا
یانفی لاریمی اوزا دارام
یاقیش لی گنجه لرین
سرین یاشلی رؤیا لارینا
منی داشلارا بوراخمازسان
قبریم اوسته بیر آغاج اکرسن
کوک لری گوزلریمده سل لئرک
بوداخلاریندان باخارام

■ Bu manam
mani bu daslara buraxmazsan
bir aqaj
yalniz bir aqaj
qabrim usta akarsan
koklari manda boy atarax
Budaxlarında
Yanqlarimi uzadaram
Yaqlil gejelarin
sarin yasli ruyalarina
mani daslara buraxmazsan
qabrim usta bir aqaj akarsan
koklari gozlarimda sellanarak
budaxlarından baxaram
galajek mansizliklerin
gozalligina
gorkamiligina
dodaqlarimda yanql buqlanir
gozlarimda
arzu aiovleri
Bu manam
ayaqlarimın usta curuyuram.

مرا با سنگها تنها نخواهی گذاشت
یک درخت، تنها یک درخت
روی مزارم خواهی نشاند؛
که در من ریشه بدواند

تا مویه هایم را
بر شاخه هایش بدوانم
و رویاهای خیس و خنکم را؛
در شبهای بارانی
مرا تنها نخواهی گذاشت
با سنگها
روی مزارم درختی خواهی نشاند؛
که ریشه هایش در چشمهایم جاری شوند



تا از شاخه هایش نگاه کنم
به روزهایی که نخواهم بود
به زیبایی چشم اندازهای آن؛
مویه ها بر لبانم تبخیر می شوند
و شعله های آرزو
در چشمانم؛
این منم
که ایستاده می پوسم.



● ناوییه ر

ناوییه ر که وت با بقاسپینی
 به هه ورت دلی گولیش بستینی
 باخی نه مامت با هه ر بمینی
 خه م و خه فه تی دلم بووینی
 قومیسکی زورم له بوی رشتووه
 راز و نیازم تیدا ناشتووه
 له بیرمه من و په پووله ی سووتاو
 گره ومان ته کرد له به ر تیشکی تاو
 بزانین کاممان زیاتر ته سووتین
 من یا ته و خومان ته دایه به ر تین

awlyar

awlyar kawit ba biqaspene
 ba hawrit dil gulish bletene
 baxl namamit ba har bimene
 xam u xafati dilim birwene
 fimeske zorim la boy rishtuwa
 raz u niyazim teda nashtuwa
 la birma min u papulay sutaw
 girawman akird la bar tishki taw
 bizanin kamman zyafir asutin
 min ya aw xoman adaya bar tin

آبیدر^۱

ای آبیدر^۲ بگذار کبکت پیوسته بخواند
 ابرت دل گل را بستاند
 نهالهای باغت پیوسته بماند
 و اندوه و غم دلم را بزداید؛
 زیرا اشک زیادی برایش ریخته ام
 و راز و نیاز خود را در آن نهفته ام.
 یادم است که من و پروانه^۳ پرو و بال سوخته
 در برابر آتش با هم شرط بستیم
 تا بدانیم که کدام یک بیشتر می سوزیم
 من یا او، خودمان را به آتش می زدیم^۴

■ پانوشتها:

- ۱- آبیدر نام مجموعه شعری است در دوستان و پنجاه بیت که بر وزن ده هجایی است. شعر هجایی از قدیم تاکنون در میان کردان رایج بوده و بخش عمده آوستا هم شامل اشعار منظم هجایی است. کهنترین قسمت آوستا گانهاست که حاوی سرودهای مذهبی زرتشتی است. گانها شامل اشعار شانزده هجایی، یازده هجایی و چهارده هجایی، دوازده هجایی و ده هجایی است و در زبان پهلوی چه در آثار مانوی و چه در آثار اشکانی و ساسانی بر نوشته هایی از شعر هجایی پدیدار است.
- ۲- آبیدار نام کوهی است مرتفع در جنوب شهر سنندج که چشمه های آب گوارایی دارد و از آب آن آسیابهای زیادی دایر بوده است. در کنار این کوه، باغهای زیادی وجود دارد.

بومی سرایان معاصر



دارد و در آن گلها و گیاههای معطر می روید و در گذشته تفرجگاههای باصفا و بناها و عمارتهایی را کنار این کوه ساخته بودند و بیشتر مردم در روزهای تعطیل بدانجا می رفتند. نام این کوه در کتاب آوستا آبه دری [apa dir] بوده به معنی جایی که آب دریده است و این کوه از جنس تپه خاکی به ارتفاع دوهزار متر است و در هرمنز پشت، این کوه «اوشیدر» ذکر شده که زردشت در روی آن به الهام غیبی رسیده است.

۳- سراینده در این منظومه با کوه آبیدر به درد دل نشسته و از اوضاع اجتماعی و زندگی مردم کردستان سخن گفته و از آنان می خواهد که فرهنگ و زبان و آیین خود را که به ارث برده اند فراموش نکنند و فریب شدن فعلی را نخورند؛ تدنی که انسانها را به جان هم افکنده و وصل را به هجران و صلح را به خونریزی مبدل ساخته و صفای دنیای صلح و آشتی را از بین برده است.

بین و شادی دوستداران هم ژصنح داوری
 شایهار آماز نو فرش زمین کردا خضری
 غرش ابر بهاری ژ آسمان خیز اژ نو
 هم جهان پیر برنا بی ژ یاد صرصری
 جن و انس و وحش و طیر و خار و خس و کوه و کش
 کله شان مس بی که بوی نو بهار جنبری
 خیزیان بی صید غازان کرکسان پاوز زوازان
 ریزنان رازان به نقش آوح چرخ جنبری
 وای شمال شق شی شکاوا تخت بیخ بند چمن
 چون امیرالمؤمنین در جنگ فتح خیبری
 طغرل غنقاد لاجین، واشه و شاهین شوخ
 پی تفرج پر گشوده تا سمش خاوری
 هدهد و طاووس و قمری، مرغ باغ کوهسار
 هریکی رازی بنار نغمه ساز دلبری

کاسه ته اسودی پر کرده حوض کوثری
 بوی روح افزای شو بولم نِسار کوهسار
 بوهدی هر دم که بوله مادران مادری
 زنبق و خشخاش و ریحان، گل خاوشصت پر
 گل اشدهو، کاسنی، نیلوفری و جعفری
 سبزه زار و مرغ زار و دشت و بام و بحر و بر
 دسته دسته خیمه بسته صف چوسان صکری
 ارغوان و نرگس و نسرين و یاس و یاسمن
 سوسن و لولا و لیلو لاله های احمری
 کاج و شمشاد و صنوبر، عرعر و سرو سنی
 سرفرازان قد کشیده تا وچرخ داوری
 فصل عیش و فصل نوش و دل بخوش و غم خموش
 باده نوش و دس نه دوش ماهرویان پری
 فصل ساز و فصل ناز و فصل غمزه فصل راز
 بوسه سازی، عشو بازی، سرفرازی یاوری
 فصل گل، فصل ریاحین، فصل سنبل، فصل عشق
 آم بهار لاله زار و آم شراب کوثری
 نوجوانان بلبل آسا صید عشق گلرخان
 گلرخان مشغول خودسازی و ناز و دلبری
 مختصر هر سه موالید چار عنصر جمع هم
 خیز یالم قلب شان بانگ توای حیدری
 سید بیچاره نه عیش و نه نوش و دل پیشو
 مضطر افسرده دغمناک دست بی زدی



بومی سر ایان معاصر

برگردان:

تماشا کن، بهار از ره رسید و به لطف خداوند و به شادی
 دوستان

زمین را از گل و گیاه فرشی سبز بگسترده
 دوباره صدای غرش ابر بهاری از آسمان برخاست
 و عالم پیر دگر باره از باد بهاری جوان شد.
 جن و انس و جانور و پرنده و خار و خس و کوه
 از بوی دلاویز بهار مست شدند.
 مرغان شکاری در پی شکار پرندگان بال و پر گشودند
 باد شمال تخت بیخ آجین چمن را می شکند،
 گویی ذوالفقار امیرالمؤمنین است در جنگ خیبر.
 طغرل و عتقا و دیگر پرندگان شکاری
 بهر تفرج تا خورشید پر کشیدند
 هدهد و طاووس و قمری و مرغ باغ کوهسار
 هر کدام با آواز خود رازی از طبیعت را نغمه گردند.
 بلبلان در باغ و کبکان در کوه
 به چهچه و قهقهه موسیقی دل انگیزی را سر کرده اند.
 صدای اردکها شیبا از برکه ها به گوش می رسد
 و لک لکها در بلندترین بام مشغول نغمه گری اند.
 صدای غازها و مرغان گوش فلک را کر کرده است

فوج بلبل کوکان ای نه باغ وادنه کو
 ای و چهچه او و قهقهه سنج رای سنجری
 قیره سر سوزه و بورچین شوله کولوان طاف
 آلتقان نقاره چین آهم بام قصر قصیری
 قاره غاز و قلکننان گوش گردون کرده گر
 هم ژنو پری سراوان کم بطن چون پری
 مختصر مجموع طیران دسته دسته فوج
 گه و باغان، گه و داغان گه و شاخ مرعی
 لشکر نوروز گل پیش خوان دار هر گلان
 خیمه بیکالم بیابان چون سد اسکندری
 گل شقایق چند آسا گنج دیواران دنیج



گلها در سبزه زارها و در و دشت و دامنه کوهها
مانند لشگریان صف بسته اند.
درختان کاج و شمشاد و صنوبر و عرعر و سرو با قامتی رسا و
سبز سر بر آسمانها می ساینند.
فصل بهار فصل خوشیها و غم از دل به در کردنهاست؛
فصل باده نوشی و با دوست به سر بردن.
فصل بهار هنگام لذت بردن از طبیعت است و
خاک رازهای نهانی از دل برون افکنده است.
اکنون در این فصل دل انگیز همه چیز مهیاست
تا روح را از شراب عرفانی سیراب سازی.
نوجوانان در این فصل در این خیالند که یاری برگزینند
و گلرخان نیز به خودنمایی و ناز و دلبری مشغولند.
اما با تمام زیباییهای فصل بهار، «سید یعقوب» بیچاره از
مسکینی نه عیشی دارد و نه نوشی
و دل پریشان و مضطرب و غمگین است.

و از نو سراپها از مرغابیهای پروار پر می شود.
باری، تمام پرندگان، فوج فوج و دسته دسته
گاه در باغند و گاهی کوه و گاه بر شاخه درختان
گلها لشکر نوروزند و گل سرخ جلودار این سپاه
که خیمه و خرگاه خود را در بیابان چون سد اسکندر برپا
داشته اند.
شقایق نیز جفدا آسا در گوشه خرابه ها و بر سر دیوارها سر از
خاک به درآورده
و کاسه خود را از حوض کوثر پر کرده است.
شمیم روح افزای گل شب بو از لابه لای صخره کوهها بلند
است.

گلهای زنبق و خشخاش و ریحان و حنا و شصت پر
همراه گل اشدبو، کاسنی، نیلوفر و بنفشه و گلهای دیگر از
سبز و سرخ در میان دشت جلوه گرند.

شعرهای بلوچ

● تنظیم: محمدعلی دهقانی

غلام بهار، فرزند پیربخش، از شاعران جوان و هوشمند دیار
بلوچستان است. اهل چابهار است و به سال ۱۳۵۳ در بخش
«رمین» دیده به جهان گشوده است. در حال حاضر پس از اخذ
مدرک دیپلم در رشته علوم انسانی، در حومه شهرستان نیکشهر
(یکی از محرومترین شهرهای جنوب استان) به عنوان سرباز معلم،
مشغول انجام خدمت است.
چهار سال است که شعر می گوید و شعرهایش از لطافت و
روانی خاصی برخوردار است.

● خاکستر دل

سوچی دل چه پیم وهدی دل جگرینی

Sooche dela che payma vahdi del- o jegar

ney

زانی جگر می پکگ دل هم من دگرینی

Zaney jegar mey pakkag del ham mana

degarney

دل سٹک پک پُربیت هاگ شت هوار بی

Del sotk- o pakk- o por blt haka shot- o havar

bi

شاباش صد ترا بات انگت ترا هبرنی

Shabash sad tara bat angat tara habar ney

من چه گجا بوانان گون چی چیه بلکان؟

Man cha koja bowanan gon chi chia belekkan

عشقی کتاب کوهن مه ره کلمه سرنی

Eshghey ketab kohenen mehre kalamma sar

ney

پیش هبر همیشه ات مه ره په مهر موک آنت

Pisha habar hamish at mehra pa mehr mowk

ant

بارین چیا مروچان مه رانی درچک برنی

Barin chiya maroochan mehrani derachka bar

ney

رنگ راهان کپتگ گارن کیشک نزانن کجامه

Rowng rahan kaptag garan keshka nazant

kojame

سوچی بدیت غلام حیران راه درنی.

دل سٹک پک پُربیت هاگ شت هوار بی

من چه گجا بوانان گون چی چیه بلکان؟

● غلام بهار

من یک دردی دل داران حیرانان.

Man yak dardi dela daran-o heyranan.

سرم را در میان دستهایم گرفته ام و حیران و پریشان نگاه می کنم

گاهی قدمی برمی دارم و گاه می ایستم و همچنان حیرانم.

خود نیز نمی دانم و حتی از احوال خودم غافلم

دیوانه نیستم، سالم هستم، اما حیران مانده ام!

کشها پاهایم را سخت و سنگین در خود فشرده اند،

چنان سنگین که قدم از قدم نمی توانم برداشتم.

از این در عجبم که قافله بدون آن که سر راه باشد، به حرکت خود ادامه می دهد

اما من در راه مستقیم قدم برمی دارم و گم شده ام!

افسار شتر را رها کرده ام، خدا خودش می داند [به کجا براند]

و در این فکر پریشانم، که سوارم و حیران مانده ام.

ای دوست من! باز هم بیا و دستم را بگیر

که حیرانتر از همیشه ترا صدا می زوم.

ای غلام! حیرانی ات برای کیست؟

- من دردی در دل دارم که حیران مانده ام!

• ترانه انقلاب

مکش گوریچ که گو آپش وت

Makash goorich ke goopsho vat

می باغ گلان هُشک آنت

Mey baghe golan hoshk ant

پتن تاکین گلین انجیر بی تاک آنت

Patan takin golin enjlr bi tak ant

چمن وش زیدین زرد و بی پکار آنت

Chaman vash Zaldin Zard-o bi pakar ant

گلین باغانی کوکو بی توار آنت

Golin baghani koo koo bi tavar ant

بلی آنگت آمیت راهسرا نندان

Baley angat omite rahsara nendan

گشی برمشی منی گوشان

Goshey baramshay mani gooshan

چه ای تشین زمستان

Che- el tantin Zamestana

چه ای هُشکین گلستان

Che- el hoshkin golestana

ای که نی پادانی گوشانی توار آنت

El ke- el padani kawshani tavar ant

که نی آنت په من مرا دیگ

Ke- el ant pa- mman mara dige

که نی آنت گو شپانی؟ بروشک آنت؟

Ke- el ant gooshapani? berooshk ant?

Soojey bedate gholama hegran-o rah-o dar

ney.

قلبم را چگونه می سوزانی، آن هنگام که قلب و جگر نداشته باشم؟

خودت بهتر می دانی که جگرم کباب است و دلی [در سینه] ندارم

دلَم سوخت، کباب شد، به خاکستر نشست و با خاک در آمیخت.

آفرینا بر تو که هنوز هم خبر نداری!

من از کجا بخوانم و با چه بنویسم؟

حال آن که کتاب محبت گهنه و فرسوده گشته و سر قلم مهر شکسته است!

قدیمها می گفتند که وفارا فقط با وفا می توان سنجید

اما نمی دانم چرا این روزها درخت محبت بی ثمر شده است.

گم کرده راهی هستم که در بیراهه سرگردان مانده است

لا اقل به غلام چیزی بگوئید، که تسکینی بر درد حیرانی او باشد.

• حیرانی

سرون جیگ جتگ چاران حیرانان

Saron jiga jatag charan-o heyranan

بری گامی جنان داران حیرانان

Barl gaml janan daran-o heyranan

نزانان وت وتی حال من چون

Nazanan vat vati hala mana choone

گنوکی من نیان ساران حیرانان

Ganooki man nayan saran-o heyranan

کشیک که منی گوشانی گرانی

Kashiga ke mani kawshani geraniya

قدم چست نینت باران حیرانان

Ghadam cheste nabant baran-o heyranan

عجب ایش انت گلک بی کشک سر گپتگ

Ajab ish- ent galak bi keshka sar geptag

من وت راه تھا گاران حیرانان

Man vat rahe toha garan-o heyranan

مهار بوری یلس داتگ خدا هیرکن

Mahar boori yalas datag khoda hair kan

همی پگر سر سواران حیرانان

Hami pagra sara savaran-o heyranan

پدا بیا دوست منی دست پگر گشان

Pada bia doost maney dasta beger kashshan

بگن مارا ترا تواران حیرانان

Bekan ma ra tara tavar-an-o heyranan

مه بیت حیران غلام په که حیرانین

Ma beyt heyran gholam-o pa ke heyranen

شماره شماره ۲۱

هَبَر داتگ بَهَارِ پاتوان دوشی

Habar datag bahare patovan dooshi

که مائن آییگائِن زمستان آر گائِن

Ke maen ayegaen zemestan ladde gaen

چدو گیش مور تم تو که

Chedo gish mavar gham tav ke

بَهَار اَتکگ بَهَار اَنت

Bahar atkag bahar ant

بَهَار اَتکگ بَهَار اَنت

Bahar atkag bahar ant

دو روچ رند بَهَار اَنت

Dow rocha rand bahar ant

بَهَار کوکو ا و شین توار اَنت.

Bahar koo koo-e vashshin tavar ant.

ای باد شمال، از این دیار زمستان زده دامن برمکش!

در باغ ما گلها خشکیده اند

برگهای پهن و گلهای انجیر رونق از کف داده اند

چمنهای خوش آب و رنگ، زرد و بیکارند

کوکوها در باغهای گل خاموشند.

ولی هنوز هم بر سر راه امید می نشینم

احساس می کنم صدایی در گوشهایم پیچیده...

- در این زمستان بسیار سرد؛ در این گلستان خشک.

این صدای پاهای کیست؟

کیست که به دیدار من می آید؟

کیست در این شبانگاه؟

چه احساسی است؟

دیشب، آری مژده آمدن بهار را از زبان پروانه ها شنیده ام

و شنیده ام که پیروزی در راه است و زمستان باید

بار و بته اش را جمع کند

[ای وطن] بیش از این غم مخور!

بهار آمده، بهار بهار آمده، بهارا!

دوروز دیگر بهار است

بهار، صدای خوشی کوکوهاست.

«روزن رفته»

روزن رفته

هیچوقت نتانم

چشمم خسته م

دایم و آراستن

بخت سیاهم

از شو سیاه

از تو نگینم

کس با وفاته

دستون خالیم

پر انتظارم

توی نگاهم

غم آشکارم

ای یار دیرین

ای زندگونیم

ای عطر پاک

فصل جونیم

روزن خوب

پارسال و پیرار

و آشوب عشق

ما بوده بیدارا

دستون خالیم

پر انتظارم

توی نگاهم

غم آشکارم

● پانوشتها:

۱. روزهای

۲. هیچگاه

۳. باز نمی گردند

۴. به راه تو هستند

۵. شب

۶. سیاه تر

۷. ندیده ام

۸. باوفا تر



«گل سفید مریم»

تو گل سفید مریم

مه سیاه م پرستو

تو بهاری از لطافت

مه درخت گیش بدبو

تو تبارت از ستاره ن

مه به شمع نیمه روشن

تورها مٹ پرندہ

مه توی قفس آهن

تو کلوم عاشقونه

تو بهار جاودونه

مه از یکه یازمی تو

ا نو آمدن جوته

تو به روز و روز گاری

زیر بارن بهاری

و آیه دل توی دو سینه

مٹ ما نهسته یاری.

● پانوشتها:

۱. من

۲. درخت خرزهره

۳. از اینک

۴. یارم هستی

۵. از تو

۶. زده ام

۷. جوانه

۸. یک، یا یک

۹. نبوده است

